



روشد

www.roshdmag.ir
e-mail: javan@roshdmag.ir
www.roshdmag.ir/weblog/javan

مأماته آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
دوره‌سی‌ام / مهرماه ۱۳۹۲ / شماره بی‌در بی ۲۴۴



یادداشت

یادی از یک مربی دلسوز

شاید بهتر بود یادداشت آغازین امسال را اختصاص می‌دادیم به حماسه‌ای که شما جوانان در کنار سایر هم‌میهنان خود در انتخابات امسال آفریدید یا بهتر بود دیدگاه‌های حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حسن روحانی، رئیس‌جمهور عزیز درمورد جوانان را بررسی می‌کردیم یا با تبریک به ایشان و گفتن توقعاتمان سال تحصیلی جدید را آغاز می‌کردیم، اما در آخرین روزهای سال تحصیلی گذشته اتفاق مهم دیگری در زندگی بسیاری از جوانان نسل قدیم این سرزمین روی داد. اتفاقی که شاید برخی از آنها خودشان هم متوجه آن نشده باشند. معلم اخلاق و مربی ادبی بسیاری از ما یعنی امیرحسین فردی به دیار باقی شتافت. کسی که رهبر فرزانه انقلاب در پیامی درگذشت ایشان را به ایران او چنین تسلیت گفتند:

بسمه‌تعالی

درگذشت تأسفبار هنرمند و نویسنده متعهد و مجاهد آقای امیرحسین فردی رحمه‌الله‌علیه را به همه اصحاب ادبیات و هنر انقلاب و به خانواده و بازماندگان و یاران همراه ایشان تسلیت عرض می‌کنم. این هنرمند مؤمن و سخت‌کوش، از پیشکسوتان در عرصه فعالیت‌های ادبی دوران انقلاب و از بنیان‌گذاران هسته‌های جوانان هنرمند انقلابی و در شمار برجستگانی بود که نهال پرطراوت هنر انقلاب را در برابر دشمنان غنود و همراهان سست‌عنصر، با انگیزه و ایمان راسخ خویش پاسداری کردند و به شکوفایی و باروری امروز رساندند. رحمت خدا بر او و بر تلاش صادقانه‌اش.

سید علی خامنه‌ای

شاید پیرسید امیرحسین فردی یا به قول شاگردانش امیرخان که بود و چه کرد؟ در این شماره از مجله قصد داریم اندکی راجع به این هنرمند انقلابی سخن بگوییم. شاید شما یا والدینتان از خیل شاگردان یا مخاطبان بسیار او باشید.



مدیر مسئول: محمد ناصری
سردبیر: محمدعلی قربانی
شورای کارشناسی: حسین امینی پویا،
محمد کرام‌الدینی، ناصر نادری،
حبیب یوسف‌زاده، علیرضا متولی
مدیر داخلی: مریم سعیدخواه
ویراستار: لیلا جلیلی
طراح گرافیک: ایمان اوجیان
شمارگان: ۱۳۰۰۰ نسخه
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)
نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر
شمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴
تلفن: ۸۸۴۹۰۹۶ - ۸۸۴۹۰۹۶ - ۸۸۳۰۱۴۷۸
شماره تلفن پیام‌گیر: ۸۸۳۰۱۴۸۲
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران - صندوق پستی
۷۷۳۳۶۶۵۵-۶ - تلفن: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷

۱۴

همراه نجیب

اسب از مفیدترین حیوانات در طول تاریخ بشری و نخستین حیوانی است که وارد مسابقات ورزشی شده است. اسب‌ها در گذشته‌های دور، نقشی اساسی در جنگ‌ها و بخش سوار نظام داشتند. با اختراع وسایل مدرن، از اهمیت اسب در...



بوامیرسینا

محل درس خواندن امیرحسین امینی کلاس و پشت نیمکت نیست. او که از بچگی در تلویزیون گلخانه‌ها و...

۲۰

۱۸ بلوند ایرانی

۲۲ عصای سفید تاشده!

۲۴ شیریا آناناس؟ مسئله این است

۲۶ خانواده شمعدانی

۲۸ قورباغه آر ام‌پز

۳۰ رانندگی روی ماه

۳۲ قاصدک‌های جوان

۳۴ میراث تمدن اسلامی

۳۶ زنگ تفریح

۴۰ تقویم تاریخ

۴۲ پیشنهاد

۴۴ Sponge Cake

۴۶ خلافت

۴۸ از خودت جلو بزن

- ۲ رفاقت از کی شروع شد
- ۴ پدرمهربان بچه‌های مسجد
- ۶ یادداشت‌ها
- ۸ گرگ‌سالی
- ۱۰ نمی‌خورم! رژیم دارم
- ۱۲ جعبه‌بازی
- ۱۶ گدایی جزوه کافیت

رفاقت از کی شروع شد

دنگ... دنگ... دنگ... از مدرسه‌های کشور امسال صدایی متفاوت آمد. زنگ مدرسه‌ها را امسال رئیس‌جمهوری دیگر به صدا درآورد. مهر امسال را به دعوت یک رئیس‌جمهوری دیگر آغاز کردیم. مهر امسال، اولین مهري است که دکتر حسن روحانی در دل مدرسه‌ها می‌کارد.

زنگ اول را ما زدیم. زنگی که زنگ حضور بود. زنگ رفاقت و همراهی و همدلی. زنگی که قدرتش ۷۲/۷ درصد جمعیت بود در مقیاس ۳۶ میلیون و ۷۰۴ هزار و ۱۵۶ نفر؛ یعنی جمعیتی بیش از کل جمعیت کشور در سال ۵۷ که انقلاب کردند. در انتخابات امسال ۱۹۲ / ۴۸۳ / ۵۰ نفر واجد شرایط رأی‌دادن بودند.

۲۴ خرداد ماه امسال اگرچه درس و کلاس تعطیل بود، اما درس دیگری شروع شده بود. درس دفاع از آزادی و دموکراسی با انتخابات. در همین حیاط که روی آسفالت و موزائیکش می‌دویم، در همین نیمکت‌ها که روی آن نشسته‌ایم، در زیر همین آفتاب و در جلوی چشم همه مردم و خبرنگاران خارجی و داخلی ما زنگ دیگری زدیم. حالا او به صدای زنگ ما آمده است؛ دولتی که خودش را تدبیر و امید نام‌گذاری کرده است.

مردی که از دل حماسه سیاسی ما بیرون آمده است و رفاقت ما با صندوق‌های رأی در ۲۴ خرداد ماه به او این قدرت را داده تا زنگ تدبیر و امید را بزند. مردی که می‌داند برگ‌های برنده‌اش تک‌تک مردمی هستند که در گوشه‌گوشه کشور زندگی می‌کنند؛ چه شهری‌ها و چه روستایی‌ها و چه عشایر کوچ‌نشینانی که نه کوچه می‌شناسند و نه خیابان، بلکه دل کوه‌ها و دامنه‌های سرسبز و گسترده دشت‌های آباد ایران خانه‌شان است. مردی که به همین دلیل بارها در همین یکی دو ماه گذشته تأکید کرده است: «من رئیس‌جمهور همه مردم ایران هستم. نه فقط کسانی که رأی داده‌اند. من به همه مردم تعهد دارم.»

زنگ قدرت در زیر آفتاب

زنگ اول را در روز ۲۴ خرداد ماه امسال، ما جوانان کشور همراه با پدران، مادران، خواهران و برادرانمان به صدا درآوردیم.

برخی از دیدگاه‌های رئیس‌جمهور درباره جوانان

- تغییر اصولی نگرش به مسئله جوانان در عرصه‌های اجتماعی و مبنا قرار دادن توجه به این سرمایه اصلی ملی به عنوان فرصت در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها.
- به کارگیری و مشارکت همه افراد جامعه به خصوص جوانان در مسائل کشوری و ایجاد زمینه برای حضور فعال آنان در صحنه اجتماع.
- ایجاد زیرساخت‌های مناسب برای انجام فعالیت‌های فرهنگی، به منظور مشارکت بیشتر جوانان در بخش فرهنگ.
- ایجاد الگوهای رفتاری صحیح منطبق با اخلاق و مقتضیات زمانی، مکانی و فرهنگی.



رئیس‌جمهور، تحصیل و جوانان

دکتر حسن روحانی کیست؟ کجا به دنیا آمده است؟ چگونه رشد کرده و چگونه به اینجا رسیده است؟ دوران تحصیل را در کجا گذرانده و دربارهٔ جوانان چه دیدگاه‌هایی دارد؟ چند نکته را در این باره می‌خوانیم تا رئیس‌جمهوری کشورمان را بهتر بشناسیم.

● نام خانوادگی او «فریدون» بود که بعدها به روحانی تغییر داده شد.

● دکتر حسن روحانی سال ۱۳۲۷ در روستای «سرخه» از توابع استان سمنان به دنیا آمد. پدرش مردی علم‌دوست، دقیق و کمی هم سختگیر بود که شرایط را هرچه بهتر برای تحصیل او آماده می‌کرد. طوری که او از کودکی کار کرد و برای خودش درآمدی داشت؛ علاوه بر کار، او تا سیزده سالگی در حوزهٔ علمیه سمنان درس خواند و سپس سال ۱۳۴۰ برای ادامه تحصیل عازم قم شد.

● چند تن از نوجوانان سرخه‌ای در زمانی که حسن روحانی دوازده سیزده ساله بود، برای ادامه تحصیل عازم شهرهای دیگر شده بودند؛ از جمله شهر مقدس قم که برخی از آنها بعدها به مسئولیت‌های مهمی در نظام جمهوری اسلامی رسیدند.

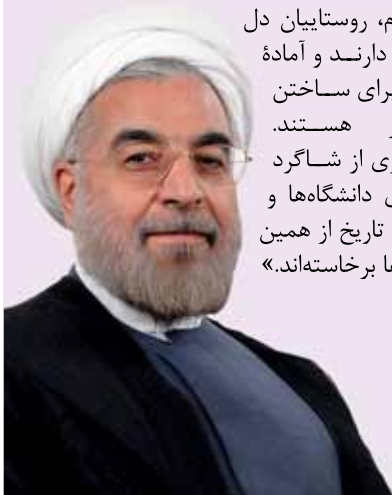
● هنگامی که حسن روحانی برای ادامه تحصیل به قم رفت، یک اتفاق خوب نصیبش شد؛ اتفاقی که شاید مسیر زندگی و نگرش او را تعیین کرد. از خوشبختی‌های او، دیدارش با شهید محمدحسین بهشتی بود که آن سال‌ها به کمک بعضی هم‌فکرانش در قم مدرسه‌ای به شیوه نوین دایر کرده بود. در

این مدرسه روش پذیرش و تحصیل با سایر مدارس سنتی قم و حوزه‌های علمیه متفاوت بود؛ برای مثال در این مدرسه، از محصل‌ها امتحان گرفته می‌شد.

● در این مدرسه درس‌هایی مثل زبان انگلیسی، تاریخ، زبان و ادبیات فارسی و... تدریس می‌شد. شاید همین مسیر بود که او را برای ادامه تحصیلات عالی (کارشناسی ارشد حقوق عمومی و دکترای حقوق اساسی) عازم گلاسکو در انگلیس کرد.

● حسن روحانی از روستایی‌بودنش رضایت دارد. در یکی از سخنرانی‌های انتخاباتی‌اش در یک روستا گفته است: «من، خود زادهٔ یک روستا هستم و از ده سالگی کشاورزی کرده‌ام و به روستا و روستاییان عشق می‌ورزم، روستاییان دل‌پاکی دارند و آمادهٔ تلاش برای ساختن کشور هستند.

بسیاری از شاگرد اول‌های دانشگاه‌ها و بزرگان تاریخ از همین روستاها برخاسته‌اند.»



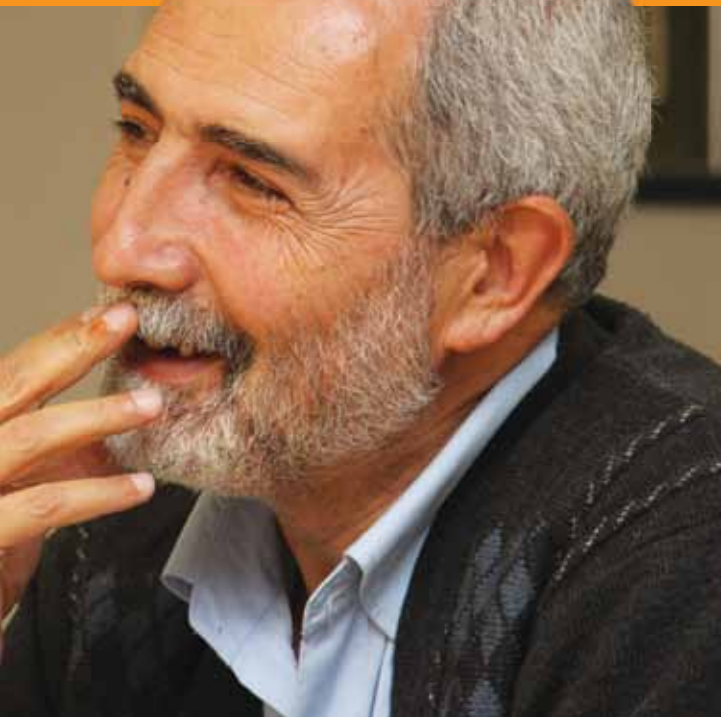
ما و شما آقای رئیس‌جمهور

«نگرش به جوانان باید تغییر/اصولی پیدا کند.»

آقای رئیس‌جمهور! این جمله بالا را خیلی دوست داریم. جمله‌ای که از شعارهای انتخاباتی شماست. چرا؟ چون هم در آن تغییر هست و هم نگرش. ما تغییر را دوست داریم؛ چون جوانیم؛ چون خودمان هم در حال تغییریم. لحظه‌به‌لحظه و زنگ‌به‌زنگ. تغییر در نگرش، تغییر در علاقه‌ها، تغییر در حس‌وحالمان؛ همه را حس می‌کنیم. از اینکه شما هم این را می‌دانید خوشحال هستیم.

ما از نگاه‌های کهنه‌ای که گاه‌به‌گاه جوانان را می‌آزارد، گله داریم. ما دینمان و فرهنگمان را دوست داریم.

امیر حسین فردی پنجم مهرماه ۱۳۲۸، در روستای «قره تپه» واقع در دامنه جنوبی کوه سیلان از توابع شهرستان نیر در استان اردبیل به دنیا آمد. بخش‌هایی از دوران کودکی خود را در دامنه‌های سرسبز سیلان گذراند.



پدرمهربان بچه‌های مسجد

نگاهی به زندگی و آثار امیر حسین فردی

محمدعلی قربانی

سال ۱۳۳۴ در شش سالگی همراه خانواده به تهران مهاجرت کرد. سال اول دبستان را در شهرستان «دلیجان» گذراند. از سال بعد تا پایان دوران دبیرستان در مدارس جنوب شهر تهران (دبستان و دبیرستان اتابکی) ادامه تحصیل داد و در ۲۱ سالگی دیپلم طبیعی گرفت. خودش درباره آن سال‌ها می‌گوید:

«مدرسه که رفتم، امیر ارسلان، حسین کرد شبستری، مختارنامه و شاهنامه را خواندم. کتاب که نبود، مگر اینکه سالی ماهی، در بعضی از لوازم‌التحریر فروشی‌ها، یا بساطی‌های کنار پیاده‌روها به کتابی بر می‌خوردم، آن هم اگر پولش را داشتم می‌خریدم. سال‌ها گذشت و من بسیاری از آثار بزرگ و جذاب ادبی را که می‌بایست در آن سنین می‌خواندم، نتوانستم بخوانم. دوره دبیرستان، جسته و گریخته چند اثر از بالزاک و داستایوفسکی خواندم. کلبه عمو توم و بر باد رفته را هم، آن سال‌ها توانستم بخوانم. از آنها چیزی یادم نمی‌آید، تا اینکه زد و در سال آخر دبیرستان، آقای اکبر رادی، معلم ما شد. طبیعی بود که چنان معلمی و چنین دانش‌آموزی میانه مطلوبی با هم داشته باشند. آن سال خیلی به من خوش گذشت، مخصوصاً که کاپیتان تیم فوتبال دبیرستان هم بودم، ناگزیر بیشتر روزهای هفته باید ساک به دوش می‌کشیدم و برای تمرین و مسابقه وقت می‌گذاشتم. در ساک کوچکی که به دوش می‌کشیدم، لباس‌های ورزشی‌ام با آخرین کتابی که می‌خواندم، کنار هم بودند.»

نوشتن در دوران کودکی و نوجوانی شورانگیز است و خاطره‌آفرین. اولین نوشته‌ها و درس خواندن‌ها و نخوندن‌ها و چکمه نظام پوشیدن و سرباز شدن در سال‌های میانسالی همواره به چشم می‌آید. در باره آن دوران می‌گوید:

«یک داستان چهار صد صفحه‌ای نوشته بودم. یک روز آن را گذاشتم توی ساکم و آوردم دبیرستان و سر کلاس دادم به آقای رادی. سبک سنگین کرد و برد. بعد از خواندن آن، خیلی تشویق کرد. برای اولین بار، آقای رادی راهنمایی‌ام کرد تا آثار جلال آل احمد را بخوانم. خبر مرگ جلال را هم از زبان آقای رادی شنیدم. یادم هست، روزی که او این خبر را سر کلاس به ما داد، پیراهن سیاه پوشیده بود. نمی‌دانم چهلم جلال بود یا به‌خاطر فوت دیگری لباس سیاه پوشیده بود. به هر حال اندوهی که آن روز در

صدای آقای رادی بود، هیچ وقت فراموشم نمی‌شود. بگذریم. آن سال با وساطت آقای گلزاری معلم ورزش و آقای رادی، معلم انشاء، مدیر دبیرستان حاضر شد من را برای شرکت در امتحانات نهایی معرفی کند. چرا که او عقیده داشت، من درس‌خوان نیستم و در امتحان نهایی، آبروی دبیرستانش را می‌برم. من هم قول دادم که بخوانم و آبرویش را نبرم. همین هم شد، قبول شدم و آبروی مدیر و دبیرستان بر باد نرفت.

حضور امیرحسین در مسجد محله سر آغاز فعالیت‌های روزنامه‌نگاری او در حوزه کودک و نوجوان به شکل دامنه‌دار است. از خاطرات آن سال‌ها چنین می‌گوید:

«ظهر روز سیزده بدر سال ۱۳۵۴ بود که من دیدم به مسجد رفته‌ام. در کفش کنی مسجد، چند قفسه فلزی کهنه سر هم بندی شده بود و تعدادی کتاب‌های کهنه مذهبی درون آنها گذاشته بودند. با وجود این بچه‌ها از آن کتابخانه استقبال می‌کردند. مسئول آنجا جوانی بود، لاغر اندام، با موهای مجعد بلوطی، پوستی روشن، نگاهی مهربان و صمیمی و چهره‌ای که خنده از اجزای اصلی آن بود. دیدم همه سرمایه و توانمندی او، همین صفا و صداقت کلام است. شیفته اخلاقش شدم و دلم برای تنهایی‌اش سوخت. دوری در محوطه کوچک کتابخانه زدم و تقاضای عضویت کردم. خیلی زود کارتم صادر شد. شماره‌اش ۴۱۸ بود. هفته‌ای سه روز بعد از ظهرهایم را برای کتابخانه گذاشتم.

مسجد جواد الائمه (ع) و کتابخانه‌اش توی منطقه اسم در کرده بود. بقیه مساجد هم می‌خواستند مثل مسجدجواد الائمه (ع) باشند. بعضی‌ها هم از ما برای راه اندازی برنامه‌های فرهنگی خود

آثار و تالیفات

در کارنامه فعالیت‌های اجرایی امیرحسین فردی، می‌توان به چند بار داوری برای کتاب سال وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، کتاب سال شهید حبیب غنی‌پور، جشنواره ادبیات داستانی بسیج، جشنواره راهیان نور، انجمن قلم ایران، جشنواره قصه‌های قرآنی و بنیان‌گذاری جشنواره ادبی شهید حبیب غنی‌پور و... اشاره کرد. او در سال ۱۳۸۷ نشان درجه یک هنر و فرهنگ دریافت کرد.

از میان آثار قابل توجه فردی، می‌توان «آشیانه در مه»، «سیاه‌چمن»، «یک دنیا پروانه»، «اسماعیل»، «کوچک جنگلی» و «گرگسالی» را نام برد. بی‌تردید نام امیرحسین فردی در مطبوعات کودک و نوجوان نامی ماندگار خواهد بود. به خصوص سر مقاله‌های خواندنی و دل‌نشین او در مجله کیهان بچه‌ها در سه دهه نشان از هوشمندی و درایت او در این حوزه دارد. او همچنان در این سال‌ها در عرصه رسانه با مدیریت کیهان بچه‌ها نقش ممتازی را در روزنامه‌نگاری کودک و نوجوان ایفا کرد.



امیرحسین فردی
نوشته علیرضا متولی
انتشارات مدرسه
تلفن: ۸۸۸۰۰۳۲۴-۹

راهنمایی می‌خواستند و ما هم برایشان کارشناس می‌فرستادیم.» بی‌تردید جلسات ادبی مسجد جوادالائمه در شکل‌گیری ادبیات انقلابی در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی نقش ممتاز و چشمگیری داشته است.

فعالیت بچه‌های مسجد جوادالائمه (ع) به عنوان اولین تجربه روزنامه‌نگاری امیرحسین فردی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در حوزه هنر و اندیشه اسلامی ادامه یافت:

«سوره بچه‌های مسجد، در واقع شاخه ادبیات کودکان و نوجوانان بخش ادبیات حوزه بود. چون سابقه کار با کودکان و نوجوانان را در آن جمع من داشتم، این مسئولیت را پذیرفتم. شش شماره از بچه‌های مسجد را بنده در آوردم. بعد از آن یعنی در شهریور ماه ۱۳۶۱ به مؤسسه کیهان آدمم و مسئولیت کیهان بچه‌ها به من واگذار شد.»

کیهان بچه‌ها سر آغاز فعالیت حرفه‌ای امیرحسین فردی در حوزه ادبیات و روزنامه‌نگاری حرفه‌ای است. بسیاری از نویسندگان جوان امروز با کیهان بچه‌های دیروز زندگی کردند. (آن روزها کلمه بچه‌ها معنای وسیع‌تری داشت و جوانان را هم در بر می‌گرفت.)

دستاوردهای مطبوعاتی امیرحسین فردی متنوع و گسترده است و هر فعالیت او شورانگیز و تأثیرگذار بوده است. درباره تأسیس کیهان علمی خودش می‌گوید:

«در عمرم سه نشریه راه انداختم. یکی سوره بچه‌های مسجد بود که خدا را شکر به همت دوستان حوزه هنری هنوز هر از گاهی در می‌آید. دیگری سوره ادبیات جوانان بود، که اولین شمارش را منتشر کردم و بعد به کیهان آدمم، سومی کیهان علمی بود. این یکی شش سال طول کشید و در محافل دانشجویی جایگاه خیلی خوبی برای خودش پیدا کرد.»



چه می‌خوانی؟

چند روز قبل دوست نوجوانم را دیدم. مشغول مطالعه بود. گفتم: «چه می‌خوانی؟» گفت: «یک کتاب جدید، اما نمی‌دانم درباره چیست.» گفتم: «پس چرا...» حرفم را قطع کرد و گفت: «خُب، هر کتابی به یکبار خواندن می‌ارزد.» از حرف او تعجب کردم. او هم تعجب را در چهره من دید، چون پرسید: «مگر نه؟» گفتم: «نه، من این حرف را قبول ندارم. کتاب خوب آنقدر زیاد است که عمر ما برای خواندن آن‌ها کم است، حالا چه برسد به اینکه کتاب‌های بد را هم به آن

پادشاه

به انتخاب حمید ریاضی



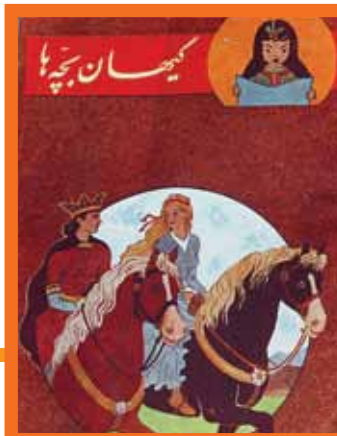
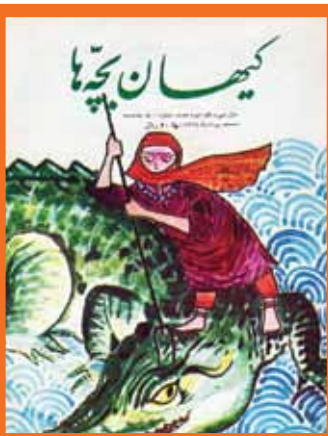
فصل دوستی‌ها

پاییز فصل رنگ، آواز و پرواز است. نگاه کن! رنگ‌ها را ببین که در مردمک چشم‌هایت دایره‌وار می‌چرخند: زرد، سرخ، نارنجی... اینها همه رنگ‌های شادند. انگار زمین دامن گلدار به تن کرده و چارقدی رنگی به سر انداخته. گوش کن. صداها را بشنو که در دالان گوشت آرام می‌پیچند و طنین می‌اندازند: - قارقار... خش خش... چیک چیک... کلاغ‌ها، برگ‌ها و ناودان‌های خیس از باران می‌خوانند و آمدن پاییز را جشن می‌گیرند. و از همه زیباتر در این فصل، یک‌رنگ و یک‌آواز است: رنگ مهربانی بر چهره تو و آواز دوستی در قلب تو. تو که به مهر سلام گفته‌ای و به پیشواز مهربانی‌ها شتافته‌ای! تو که طنین گام‌هایت در کوچه‌های صبح با تپش قلبت یکی می‌شود، تا زودتر از آنکه زنگ مدرسه سلامت بگوید، سلام گفته باشی. تو که می‌دانی پاییز فصل دوستی‌هاست و دوستی‌ها هرگز غم‌انگیز نیست. تو راز پاییز را دریافته‌ای و می‌دانی که پاییز غم‌انگیز نیست. این را فقط تو می‌دانی و پاییز، که هر دو با مهر به هم سلام گفته‌اید.

هر دو زیبا هستند!

خندیدید و دست چروکیده‌اش را بر شانهم گذاشت و گفت: «دشمنت خجالت بکشد، پسرم! پیری است دیگر، پیری است و هزار ناتوانی.» گفتم: «پیری است و هزار توانایی، درس‌هایی که من از پیرها گرفته‌ام، زیباترین کتابی است که خوانده‌ام، کتابی که خواندن آن هیچ‌وقت تمام نمی‌شود.» پیرمرد آهی کشید و گفت: «کاش همه مثل تو فکر می‌کردند، پسرم! پاییز زندگی ما رسیده است.» غم در نگاه پیرمرد موج می‌زد. نگاه غمگین او قلبم را لرزاند. گفتم: «پاییز و پیری هر دو زیبا هستند!» پیرمرد به چشم‌هایم نگاه کرد. خندید و گفت: «پیر شوی جوان!...»

پیرمردی سفیدموی در کنار خیابان ایستاده بود. چشم‌هایش به سختی می‌دید، پاهایش می‌لرزید و قد خمیده او حتی با عصا هم صاف نمی‌شد. می‌خواستم از خیابان بگذرم که او با صدایی سست و لرزان گفت: «فرزندم! مرا هم از خیابان رد کن.» از بی‌توجهی خودم خجالت کشیدم. دست پیرمرد را گرفتم و با هم آرام آرام از عرض خیابان گذشتیم. به آن طرف که رسیدیم، پیرمرد گفت: «پسرم، مرا ببخش که تو را معطل کردم!» من گفتم: «پدر جان بیشتر از این مرا خجالت نده.»



موجودات حقیر

حتماً تو بارها و بارها این کلمه را شنیده‌ای که می‌گویند: «فلانی خیلی زرنگ است، سر امتحان چنان تقلب می‌کند که معلم روحش هم خبردار نمی‌شود!» یا شاید باز هم شنیده‌ای که می‌گویند: «فلانی خیلی زرنگ است، بدون آنکه کار کند، درس بخواند یا زحمت بکشد، حسابی پول در می‌آورد!»

متأسفانه از این تعریف‌ها توی جامعه زیاد می‌شنویم و برعکس از آدم‌های درستکار، پرکار، با انصاف و باخدا کمتر حرفی به میان می‌آید از بچه‌هایی که سر امتحان می‌توانند تقلب کنند، ولی نمی‌کنند. حتی اگر نمره کم هم بگیرند!

یا از آدم‌بزرگ‌هایی که سعی می‌کنند به اندازه کار و زحمتی که می‌کنند، درآمد و پول داشته باشند، خیلی کم تعریف می‌شود و برعکس از آدم‌های متقلب، دروغگو، کلاهبردار، دزد، محترک و آن‌هایی که بدون زحمت به جایی می‌رسند، بیشتر تعریف می‌شود و آن‌هایی که حق دیگران را زیر پا می‌گذارند، آن‌هایی که یک شبه، میلیون‌ها تومان پول درمی‌آورند. الگو و نمونه می‌شوند و همیشه بین فامیل و دوستان از آن‌ها صحبت می‌شود. با صراحت باید بگوییم که این نشانه بیماری و فساد اخلاقی است. وقتی آدم‌های حقه‌باز و پول‌دوست عزیز و محترم باشند، خودبه‌خود آدم‌های درستکار و با شخصیت کنار زده می‌شوند و آن وقت فساد، گناه و کارهای زشت، جامعه ما را آلوده می‌کند. باید بدانیم که آدم‌های پول‌دوست آدم‌های خوبی نیستند، بیشتر آن‌ها انسان‌های بی‌رحم و بی‌عاطفه‌ای هستند که از راه گناه، حقه و کلک به ثروت‌های بادآورده رسیده‌اند. آن‌ها حتی به اندازه یک سر سوزن هم قابل احترام نیستند. برای اینکه در سینه آن‌ها به جای قلب گرم و زنده، یک پاره‌سنگ سرد و مرده وجود دارد. برای آن‌ها نه انقلاب مهم است نه اسلام و شهیدانش و نه دوستی و انسانیت. برای آن‌ها فقط ماشین‌های آخرین سیستم و خانه‌های گران‌قیمت و... ارزش دارد.

ما نه تنها باید سعی کنیم که مثل این‌طور آدم‌ها نباشیم، بلکه باید جامعه خودمان را از وجود چنین آدم‌ها و حتی طرز تفکر و سلیقه آن‌ها هم پاک‌سازی کنیم.

خانه من، خانه تو، خانه ما

خانه کجاست؟

خانه، محلی است که ما در آن زندگی می‌کنیم. پس، هر یک از ما چند خانه داریم. خانه‌ای که در آن راه رفتن را می‌آموزیم، حرف‌زدن را یاد می‌گیریم؛ خانه‌ای که در آن می‌آموزیم تا دوست داشته باشیم و عشق بورزیم. خانه‌ای که در آن می‌خوریم و می‌آشامیم و استراحت می‌کنیم تا بهتر زندگی کنیم. و خانه دیگری که در آن نوشتن و خواندن را یاد می‌گیریم. دوستان جدیدی پیدا می‌کنیم. و در آنجاست که دفتر آینده‌مان را ورق می‌زنیم. خانه، مدرسه و کوچه و بازار خانه‌های ما هستند. در خانه با پدر و مادر، با برادر و خواهرمان زندگی می‌کنیم. در آنجا اولین درس‌های زندگی را می‌آموزیم و دانش عشق ورزیدن را یاد می‌گیریم، در خانه می‌آموزیم که چگونه یکدیگر را دوست داشته باشیم و در غم و شادی دیگران شریک بشویم. در مدرسه چی؟ آنجا هم همین‌طور. در آنجا درس‌های دیگری شروع می‌شود. دوستان دیگری و زندگی دیگری. در آنجا، از آموزگارمان دانش می‌آموزیم. می‌خوانیم و می‌نویسیم و درس‌های دیگری از زندگی را یاد می‌گیریم. با هم کلاسی‌هایمان بازی می‌کنیم و قصه دوست داشتن را زمزمه می‌کنیم. من سعی می‌کنم، در هر دو خانه، یاد بگیرم. عشق بورزم و دوست داشتن را بیاموزم. من سعی می‌کنم، هر دو خانه را پاکیزه نگاهدارم، تا روح و جسم خودم پاکیزه بماند.

اضافه کنیم.»

خندید و گفت: «اگر بد بود، فراموشش می‌کنیم.»

گفتم: «امکان ندارد. وقتی مغز تو با چیزهای بد و نامناسب پر شود، جایی برای خوب‌ها نمی‌ماند.»

دوست نوجوانم گفت: «مگر نمی‌گویند کتاب، دوست انسان است؟»

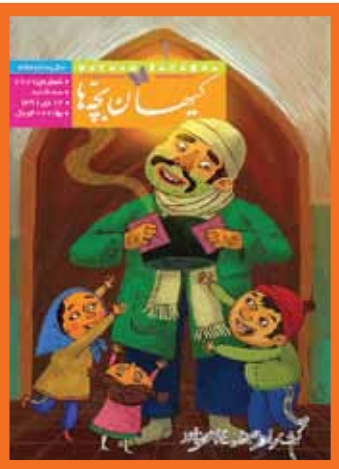
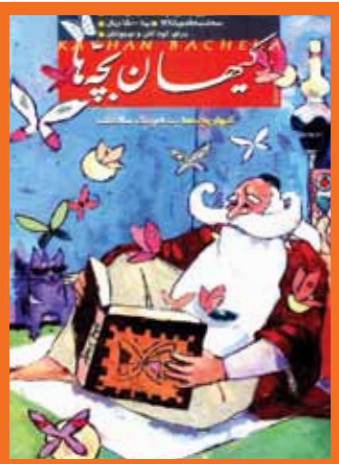
گفتم: «چرا، اما انتخاب دوست خیلی مهم است، مگر نه؟»

دوستم به فکر فرو رفت. گفتم به قول شاعر: با بدان کم‌نشین که صحبت بد

هر چه پاک، تو را پلید کند

آفتاب ارچه روشن است او را

لکه ابر ناپدید کند.



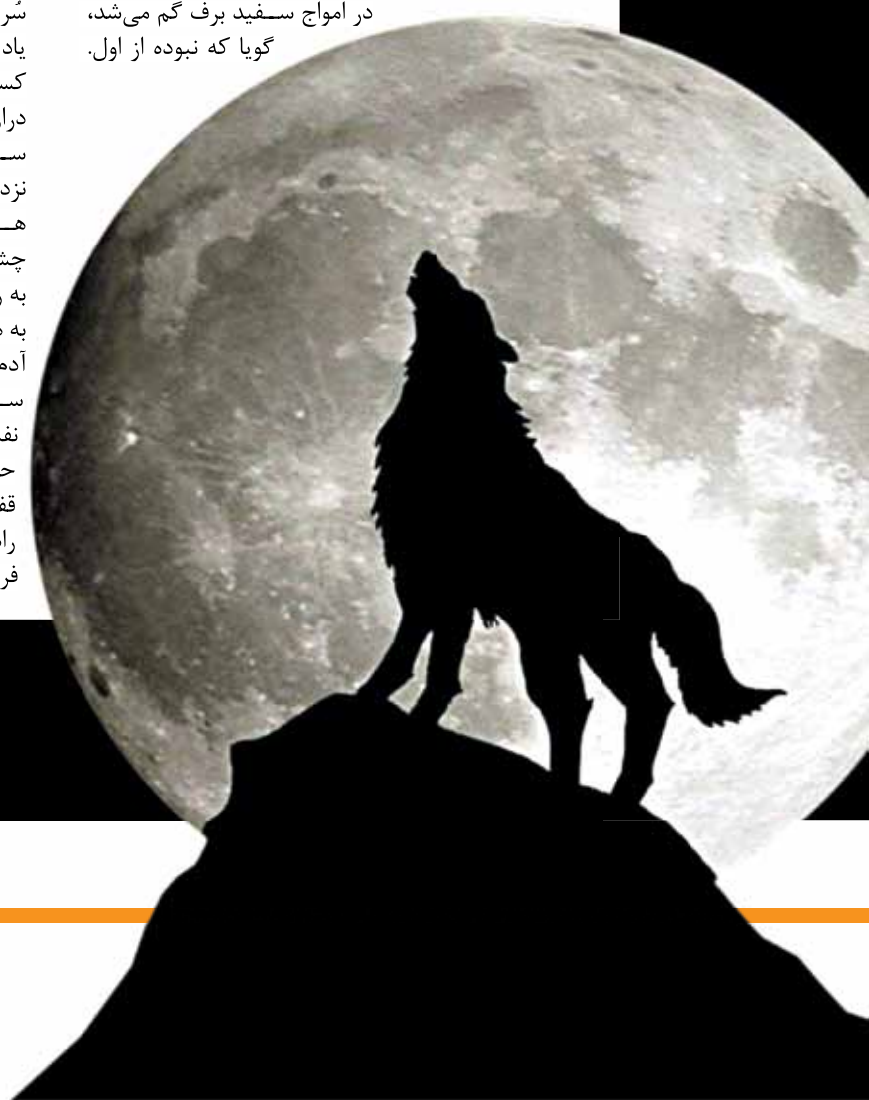
گرگ‌سالی

به هر حال، منتظر ماند تا اگر آن سیاهی کسی بود بیاید و به او برسد و با هم همراه و هم‌سفر شوند تا باقی راه را تنها طی نکنند. آن سیاهی هر که بود و هر که نبود، داشت از پرده غبار برف بیرون می‌آمد. کمی که ایستاد، دید باد شلاق‌کش، می‌پیچد به او. نفسش می‌رود و سخت برمی‌گردد. برگشت به سوی باللی‌جا، نمی‌توانست یک‌جا بماند. باید راه می‌رفت. رفت. آهسته و کند. تا آن مسافر هم خودش را برساند. حالا کمی گام‌هایش را با سلیقه برمی‌داشت و می‌گذاشت. برای همین هم کمتر توی برف فرو می‌رفت. تا به حال توی عمرش این همه برف ندیده بود! از نوک کوه تا عمق باغ‌ها یک‌دست سفید بود. در تهران هم برف دیده بود، از روی پشت‌بام‌ها با پارو یا استانبولی می‌ریختند وسط کوچه و تلی از برف درست می‌کردند که از این سر کوچه تا آن سر کوچه کشیده می‌شد و تا آب بشود هفته‌ها طول می‌کشید و بساط سُر‌بازی آن‌ها روبه‌راه می‌شد، اما این برف...

یاد آن سیاهی افتاد، دوباره برگشت و نگاه کرد. او منتظر کسی بود، اما کسی نبود... حیران بود، سگی با پوزه‌ای تیز و دراز به قاعده یک گوساله که مثل شتر، شلنگ‌انداز می‌آمد؛ سریع خودش را رسانده بود. با گام‌های بلند و چالاک نزدیک می‌شد. هم صدای پایش شنیده می‌شد، هم هن و هن نفس‌هایش که بخار آن از دهانش بیرون می‌آمد. حالا چشم‌هایش هم دیده می‌شد؛ کشیده و کهربایی، گاهی هم به رنگ شعله. با این حال سرد، یخ، منجمد یا چیزی شبیه به همین‌ها. سردش شد و از درون لرزید: «گرگ... گرگ آدم‌خوار...» صدای مغازه‌دار پیچید توی گوشش. مثل بوران سرد که گاهی می‌خواست پرده گوشش را پاره کند و راه نفسش را بگیرد. لابد خودش بود. تا به حال گرگ درست و حسابی ندیده بود. یکی دوبار که رفته بود باغ‌وحش، توی قفس گرگ‌ها چند سگ لاغر و عصبانی را دیده بود که راه می‌رفتند و به کسی هم نگاه نمی‌کردند، اما این یکی فرق می‌کرد. ترسناک بود. هر دو ایستادند و به هم چشم

... حالا در راه باللی‌جا بود، روستایی چسبیده به دامن سبلان و چشم دوخته به صخره‌ها و یال‌های بلند آن. رفته‌رفته، درخت‌ها و بام‌ها و پشته‌های علف آن دیده می‌شد. از اینکه راه را درست آمده بود خوشحال شد. با خیال راحت پیش می‌رفت. می‌دانست که راه به آبادی ختم می‌شود، نه به تنگه‌ها و دربنده‌های مخوف سبلان. با این حال، هنوز دلش هم‌سفری می‌خواست تا با هم حرف بزنند و آن قدر از بسته‌شدن راه در زمستان‌ها، از برف‌های سنگین، از سرما و یخ‌زدن آدم‌ها و تلف‌شدن احشام و خیلی چیزهای دیگر بگویند و بشنوند که متوجه نشوند کی رسیدند و راهشان کوتاه شود. برگشت و به عقب نگاه کرد. باد پنجه می‌کشید و برف‌ها را تا مسافتی با خود می‌برد. کسی نبود، کسی نمی‌آمد.

خواست برگردد و به راهش ادامه بدهد، اما انگار چیزی دید. کسی آن میان بود. می‌پیچید و مچاله می‌آمد، و گاهی هم در امواج سفید برف گم می‌شد، گویا که نبوده از اول.





کوچک که حالا دیگر مزاحم بودند. آن‌ها را هم شکست و دور انداخت و شاخه را چندبار توی هوا تکاند. باز هم نیم‌تنه را دور دستش پیچید و راه افتاد. گرگ با کنجکاوئی نگاهش می‌کرد. شاخهٔ درخت برایش قوت قلب شده بود؛ مثل رفیق راه.

با اطمینان بیشتری قدم برمی‌داشت و فاصله‌اش با خانه‌های حاشیه ده کمتر می‌شد. پیش خود فکر می‌کرد اهالی ده حتماً او را می‌بینند و اگر بخواهد فریاد بزند صدایش را می‌شنوند. در همین فکر بود که احساس کرد عقاب بزرگی از پشت روی شانه‌هایش نشست. مثل فنر از جا جهید و کنار کشید. گرگ از چند قدمی‌اش در جای خالی فرود آمد. تعادلش به‌هم خورده بود. کسی انگار او را به جلو هل داد و گفت: «تترس، پیش برو...» رفت، اما نتوانست بزند. گرگ برگشت. حالا هر دو، رخ به رخ و چشم تو چشم ایستاده بودند. خورشید لغزیده بود پشت کوه. باد از نفس افتاده بود. صحرا پر از سرما و سکوت بود. سنگین و سهمگین. آن دو همچنان مانده بودند، روبه‌روی هم. بی‌آنکه حتی پلک بزنند. می‌دانست که نباید یک لحظه چشم از گرگ بردارد، باید خیره بماند؛ خیره و خشمگین و مترصد هجوم. این نگاه بی‌امان و گستاخ، گرگ را گیج کرده بود. گاهی خره می‌کشید، گاهی گوش‌هایش را به اطراف تکان می‌داد، اما بیشتر ساکت بود. هیچ‌کدام پا عقب نمی‌گذاشت. سرخی خورشید از اطراف قله پرید. هوا خاکستری شد. گرگ و میش شد، اما اسماعیل و گرگ گویا به زمین دوخته شده بودند. چندی بعد صدایی از سمت روستا برخاست و سکوت را شکست. از بلندگوی مسجدی در بالای‌جا اذان مغرب پخش می‌شد و صدایش در دشت می‌پیچید. گرگ نگاهش را به آن طرف دوخت. چند بار سرش را به این سو و آن سو چرخاند و بعد آهسته عقب رفت. سپس برگشت و راه آمده را در پیش گرفت. اسماعیل آن قدر ایستاد تا گرگ از آنجا دور شد. نفس عمیقی کشید. انگار در تمام مدت نفسش بند آمده بود و بالا نمی‌آمد. صدای اذان همچنان می‌آمد.

دوختند، گرگ گاهی دمش را تکان می‌داد و گوش‌هایش را تابه‌تا می‌کرد. هنوز نفس‌نفس می‌زد. هنوز بخار سفیدی از دهان و بینی‌اش بیرون می‌آمد و در هوا گم می‌شد و هنوز نگاه می‌کرد. سرد و سهمگین. شنیده بود که از سگ جماعت نباید بترسد، نباید از جلوشان فرار کند. در آن صورت جری می‌شوند و دنبال می‌کنند. ایستاد و چشم تو چشم شد. چند دقیقه به همان حال ماندند. گاهی گرگ سرش را برمی‌گرداند و به این سو و آن سو نگاه می‌کرد و بو می‌کشید. احساس کرد ترسیده یا دچار تردید شده. آهسته نیم‌تنه‌اش را درآورد و دور دستش پیچید. چیز خوبی شد. می‌توانست بدهد دهان گرگ، بی‌آنکه دندان‌هایش به او آسیب برساند. بعد بی‌آنکه جلو را نگاه کند، به راهش ادامه داد.

گذشت زمان و تاریکی شب به نفع او نبود. از گرگ فاصله گرفت. وقتی برگشت و به جلو نگاه کرد، خانه‌های روستایی را دید که اشعهٔ کم‌جان خورشید هنوز سر دیوارها و روی بام‌های آن دیده می‌شد. گام‌هایش را بلند برداشت، اما نگاهش همچنان به پشت سرش بود. گرگ دو دستش را ستون سر و سینه کرده بود و روی دو پا نشسته بود و نگاهش می‌کرد. باز هم تندتر رفت. مدتی بعد گرگ بلند شد، خود را تکاند و به راه افتاد. دنبالش می‌آمد. ترسید.

صدای تپش قلبش را شنید. همان‌طور که پاهایش تا ساق توی برف‌ها فرو می‌رفت و درمی‌آمد، به راهش ادامه داد. کنار جاده، درختچهٔ آلوچه‌ای را دید که از بس برف روی شاخه‌های لختش نشسته بود از دور دیده نمی‌شد. گرگ فاصله را کم کرده بود. به طرف درخت آلوچه رفت، یکی از شاخه‌هایش را انتخاب کرد. نیم‌تنه‌اش را زمین گذاشت. پرید شاخه را دودستی گرفت و محکم خماند. شاخه کمانه کرد، قوس برداشت. ایستادگی کرد و عاقبت با صدای بلندی شکست. چیزی مثل صدای شلیک گلوله پیچید توی صحرا. یا او این‌طور فکر کرد؛ فکری خوش‌آیند و دلگرم‌کننده. شاخهٔ شکسته توی دستش بود با لایهٔ نازکی از برف و چند شاخک

نمی خورم! رژیم دارم

خودکج بینی یا بیماری لاغراندami

آناهیتا تاشک

دفعه پنجم بود که داشت خودش را در آینه نگاه می کرد و با خودش می گفت من چقدر چاقم! نباید چایی را با قند می خوردم. دوستش در یک ماه گذشته پنج کیلو وزن کم کرده بود و با افتخار با هم کلاسی ها درباره این موضوع صحبت می کرد. پدر و مادرش به او می گفتند نه تنها چاق نیست از بس غذا نمی خورد شبیه چوب کبریت شده است، اما او همیشه فکر می کرد که دختر چاقی است. مخصوصاً از زمانی که وارد دبیرستان شده بود؛ یعنی پا در پانزده سالگی گذاشته بود این احساس را بیشتر داشت. هفته گذشته مانتویی خریده بود که فروشنده می گفت به اندازه دختر ده ساله است. اما خودش فکر می کرد همچنان باید برای لاغر شدن تلاش کند.

هستی، بیشتر برای نخوردن تشویق می شد. گاهی به اجبار خانواده غذا می خورد. وضع او از دوستش فرشته بهتر بود. فرشته هم توهم چاقی داشت. به صورت دوره ای، در حد بی نهایت غذا و هر نوع خوردنی می خورد، اما بعد دچار عذاب وجدان می شد و شروع می کرد به انجام دادن ورزش های سخت. به تازگی

هم سعی می کرد بعد از خوردن مقدار زیادی غذا آن را بالا بیاورد یا به توصیه یکی از دوستان از داروهای دفع (ملین) استفاده می کرد! او هم تصور بدشکلی بدن را داشت، اما هر از چندگاهی

انواع رژیم های غذایی را امتحان کرده بود. این روزها حتی نمی توانست غذا بخورد و احساس می کرد که بالا می آورد. به قول قدیمی ها معده اش به اندازه یک گنجشک شده بود و تازگی ها از بوی غذا هم حالش به هم می خورد. درد در تمام شکمش می پیچید، دفعه آخر دکتر گفته بود اگر به همین ترتیب پیش رود حتماً دچار زخم معده خواهد شد، اما همچنان غذا نمی خورد. همه نگرانش بودند، ولی خودش راضی بود. در فیلم ها و روی جلد مجلات عکس هر فرد مشهوری را می دید، لاغر و به قول خودش خوش تیپ بود. وقتی به او می گفتند چقدر خوش اندام

نمی توانست خوردنش را کنترل کند. از بس غذا بالا آورده بود تمام راه مری اش می سوخت و دندان هایش هم خراب شده بود! در یکی دو سال گذشته، سونامی



● تصور اشتباه از بدن، خود را چاق فرض کردن و استفاده از روش‌های عجیب و غریب مثل ورزش شدید یا بالا آوردن غذا که برای حفظ وزن و ظاهر بدن انجام می‌شود از علایم اصلی اختلال بی‌اشتهایی و پراشتهایی عصبی است

● به یاد داشته باشیم در هر کاری باید تعادل وجود داشته باشد. چه زیبا پیامبر اسلام (ص) در مورد غذا خوردن توصیه کرده‌اند: «قبل از اینکه گرسنه شوی طعام نخور و قبل از سیر شدن از طعام دست بکش.»

برای درمان اقدام نمی‌کنند تا زمانی که از نظر جسمانی در حالت اغما قرار بگیرند و در بیمارستان بستری شوند، اما همچنان قبول نخواهند داشت که بیماری آن‌ها روان‌شناختی است و باید تحت روان‌درمانی قرار بگیرند.

اولین راهکار، پیشگیری است. با توجه به اینکه عوامل خانوادگی و اجتماعی در بروز این بیماری تأثیرگذار هستند باید در این باره اطلاع‌رسانی شود. لاغر بودن و رژیم نامتداول غذایی تبلیغ نشود و افراد مشهور به‌ویژه بازیگران تناسب اندام را به‌صورت وزن کم و لاغر بودن تبلیغ نکنند. خانواده‌ها هم این اختلال را بشناسند و اگر فرزندشان از رژیم‌های نامناسب استفاده می‌کند یا بعد از خوردن غذا خود را سرزنش می‌کند این رفتار را تأیید نکنند.

لازم است فرد به مدت طولانی روان‌درمانی شود. در موارد معدودی که فرد از نظر جسمانی خیلی تحلیل رفته باشد لازم است برای درمان جسمی و روان‌شناختی مدتی در بیمارستان بستری شود.

به یاد داشته باشیم در هر کاری باید تعادل وجود داشته باشد. چه زیبا پیامبر اسلام (ص) در مورد غذا خوردن توصیه کرده‌اند: «قبل از اینکه گرسنه شوی طعام نخور و قبل از سیر شدن از طعام دست بکش.»

تلاش برای لاغر بودن، به روش‌های خاصی ادامه دارد. عجیب‌ترین روش را چند وقت قبل خواندم که نوجوانی برای لاغر شدن ساعت‌ها بدون خوردن آب در سونا مانده بود و وقتی به‌دلیل تعریق و کم‌شدن املاح بدنش از حال رفته و به حال اغما افتاده بود، او را به بیمارستان رسانده بودند که البته خدا را شکر به‌خیر گذشته و زنده مانده بود!

تصور اشتباه از بدن، خود را چاق فرض کردن و استفاده از روش‌های عجیب و غریب مثل ورزش شدید یا بالا آوردن غذا که برای حفظ وزن و ظاهر بدن انجام می‌شود از علایم اصلی اختلال بی‌اشتهایی و پراشتهایی عصبی است.

عجیب است، اما واقعیت دارد. تأثر آور است که هر سال، چندین نفر به‌دلیل این اختلالات از بین می‌روند. اینها افرادی نیستند که غذایی برای خوردن نداشته باشند بلکه تصورشان از بدن خود تحریف‌شده و غیرواقعی است؛ بنابراین بی‌اشتهایی و پراشتهایی عصبی نوعی اختلال روانی هستند و باید تحت درمان قرار بگیرند. هر دوی این اختلالات در دختران بیشتر از پسران اتفاق می‌افتد.

جالب‌تر آنکه این دو اختلال بین افراد مرفه بیشتر است و حتی گاهی آن را اختلال ثروتمندان می‌دانند! مهم‌ترین نکته این است که این افراد بیماری خود را قبول ندارند؛ بنابراین

لاغراندام بودن به معنای خوش‌اندامی بین نوجوانان و جوانان به راه افتاده است. البته سال‌هاست این اختلال تشخیص داده شده است، اما در سال‌های اخیر

X ONE

جعبه بازی

آشنایی با کنسول ایکس باکس

ایمان اوجیان

کنسول بازی ایکس باکس را برای اولین بار شرکت مایکروسافت در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ به سرتاسر دنیا عرضه کرد. این محصول اولین تجربه این شرکت برای حضور در دنیای کنسول‌های بازی به‌شمار می‌آمد. ایکس باکس در زمان ورود به بازار با رقبای سرسختی همچون پلی‌استیشن، دریم‌کست و نینتندو مواجه بود که سال‌ها در این زمینه تجربه داشتند. محصول جدید مایکروسافت اولین کنسول بازی از نسل ششم بود، که در ایالات متحده بعد از متوقف شدن تولید آتاری (۱۹۹۶) به بازار وارد شده بود.

اولین قدم

کنسول ایکس باکس برای اولین بار با ظاهری بسیار متفاوت نسبت به دیگر کنسول‌ها در سال ۲۰۰۱ وارد بازار شد.



2001

هی‌لو

ارائه بازی هی‌لو ۲ (Halo ۲) در سال ۲۰۰۴. این بازی با استقبال خوبی در بازار بازی‌های کامپیوتری مواجه شد و عنوان پرفروش‌ترین بازی سال را به خود اختصاص داد.



در سال ۲۰۰۲ و با اضافه شدن ایکس باکس لایو، امکان بازی‌های آنلاین و ارتباط بین کاربران از طریق سیستم شبکه و اینترنت باعث شد تا کاربران رغبت بیشتری برای خرید از خود نشان دهند.





XBOX

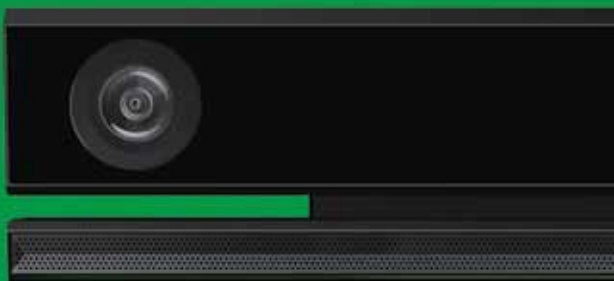
XBOX ONE

این مدل جدید کنسول پرطرفدار شرکت مایکروسافت در سال ۲۰۱۳ برای عموم رونمایی شد. این شرکت قول داده این محصول را پاییز ۲۰۱۳ به بازار عرضه کند. ایکس باکس وان که از نسل هشتم کنسول‌های بازی است با توانمندی‌های بسیار به بازار خواهد آمد. این مدل جدید و قدرتمند پردازنده ۸ هسته‌ای به همراه ۸ گیگابایت رم دی‌دی‌آر۳ امکان اجرای بازی‌های بسیار حجیم با گرافیک‌های بالا را فراهم می‌کند. این کنسول تصویری فراتر از اچ‌دی را با کیفیت ۴K برای کاربران به ارمغان خواهد آورد.

ایکس باکس وان به همراه کینکت عرضه خواهد شد. کینکت جدید دارای دوربینی با رزولوشن ۱۰۲۴ واید است و قادر خواهد بود با دقتی فراتر از انتظار و حسگرهایی بسیار دقیق امکان غرق‌شدن در بازی را فراهم کند. کینکت جدید خواهد توانست تا شش نفر را هم‌زمان تشخیص داده، وارد بازی کند. قرار است سال ۲۰۱۴ نرم‌افزار استفاده از این کینکت جدید برای استفاده در ویندوز ۸ به بازار عرضه شود.

حسگر کینکت با اتصال به کنسول ایکس باکس امکان کنترل قسمت‌های مختلف دستگاه و همچنین بازی بدون نیاز به دسته را به کاربر می‌دهد. علاوه بر تشخیص حرکات بدن برای کنترل کنسول، کینکت با تشخیص صدا توانایی انجام فرامین صوتی را نیز دارد؛ البته به زبان انگلیسی!

2013



E3

در نمایشگاه E3 که هر ساله برای معرفی محصولات دیجیتال، بازی‌ها و کنسول‌های جدید برگزار می‌شود، مایکروسافت در سال ۲۰۱۰ اعلام کرد که این کنسول با چهره‌ای جدید و ۴ گیگابایت حافظه داخلی با امکان ارتقا به ۲۵۰ گیگابایت و امکانات فراوانی همچون خرید اینترنتی محصولات، اتصال به سرور مایکروسافت و مسابقات آنلاین در همان روز به بازار عرضه می‌شود.



پرفروش‌ترین

ایکس باکس ۳۶۰ محصولی از شرکت مایکروسافت که با دیگر کنسول‌های بازار همچون پلی‌استیشن ۳ و وی‌نینتندو در حال رقابت بود به‌عنوان کنسول نسل هفتم نیز توانست فروش خوبی را برای مایکروسافت به همراه بیاورد. در سال ۲۰۱۲ هفتاد میلیون ایکس باکس ۳۶۰ در سرتاسر جهان به فروش رسید.



2012

۱۳



همراه نجیب

آشنایی با ورزش سوارکاری

مهدی زارعی

اسب از مفیدترین حیوانات در طول تاریخ بشری و نخستین حیوانی است که وارد مسابقات ورزشی شده است. اسب‌ها در گذشته‌های دور، نقشی اساسی در جنگ‌ها و بخش سواره‌نظام داشتند. با اختراع وسایل مدرن، از اهمیت اسب در جنگ و سواره‌نظام کاسته شد و اسب‌سواری به یک ورزش و تفریح هیجان‌انگیز بدل شد.

پرش با اسب

در این رقابت سوارکار باید در محوطه‌ای محصور، از روی موانع مشخص بپرد و با کمترین خطا مسیر پانصد متری مسابقه را طی کند. این محوطه «مانژ» نام دارد. قبل از مسابقه، سوارکاران فقط یک‌بار حق دارند وارد مانژ شوند و مسیر رقابت را بررسی کنند.

در طول مسیر، پانزده مانع قرار داده می‌شود که اسب باید به ترتیب شماره از روی همه آن‌ها بپرد. مسیر مسابقه باید در ۸۶ ثانیه طی شود؛ در غیر این صورت، به ازای هر ثانیه، یک خطای زمانی به سوارکار و اسب تعلق می‌گیرد. اگر پای اسب به مانع برخورد کند و آن را بیندازد، چهار خطا به حساب ورزشکار منظور می‌شود.

سوارکاری سه‌روزه

در این رقابت، اسب‌ها روز اول در مسابقه درساژ شرکت می‌کنند. در روز دوم نوبت به مسابقه سوارکاری صحرایی می‌رسد و در روز سوم، مسابقه پرش با اسب برگزار می‌شود.

اسب‌دوانی

اسب‌ها در مسیری معین در داخل یک پیست با هم مسابقه می‌دهند و هر اسبی که زودتر از خط پایان عبور کند، برنده مسابقه خواهد شد. میدان اسب‌دوانی «اسپریس» نام دارد و مسابقات کورس در مسافت‌های ۱۰۰۰، ۱۲۰۰، ۱۶۷۰ و ۲۴۰۰ متر برگزار می‌شوند. پیست سوارکاری بیضی شکل و هر دور آن ۱۶۷۰ متر است. مهم‌ترین ویژگی

یک پیست، داشتن برج دیده‌بانی برای قضاوت دقیق داوران است.

اصطلاحات تخصصی

تریپل: وقتی سه مانع پشت سر هم قرار داشته باشند و اسب پس از عبور از یک مانع، لازم باشد که از مانع دوم و سوم هم بپرد.

اکسرس: موانع دوتایی (دو مانع نزدیک به هم). موانع دوتایی و سه‌تایی شامل میله‌هایی هستند که روی هم قرار گرفته‌اند. **لیورپول:** مانع‌های تکی که در زیر آن‌ها حوضچه‌ای از آب است.

پُل: به موانع دیواری می‌گویند. **ورتیکال:** موانع انفرادی (تکی) که به شکل‌های مختلفی از جمله میله، دیوار و نرده طراحی می‌شوند.

گاه‌شمار

۱۱۷۴

نخستین مسابقه اسب‌سواری که از قوانین ثابتی پیروی می‌کرد، در لندن برگزار شد.

۱۶۸۵

اولین رکوردگیری اسب‌دوانی در انگلستان انجام شد. هدف از این رکوردگیری، کشف پاسخ این سؤال بود که آیا اسبی سریع‌تر از اسب نژاد عرب می‌دود.

۱۷۱۴

نخستین مسابقات اسب‌دوانی که در آن شرط‌بندی صورت گرفت.

۱۷۷۳

چاپ اولین تقویم سالانه اسب‌سواری در انگلستان؛ این تقویم حاوی اطلاعات دقیقی درباره قوانین و زمان برگزاری مسابقات بود.



اسب سواری در ایران

ایرانیان از دیرباز اهمیت فراوانی برای اسبها قائل بودند تا جایی که در بسیاری از اسامی اصیل ایرانی، نشانی از کلمه اسب (اسب) دیده می‌شود. اسم‌هایی چون گرشاسب (دارنده اسب لاغر و از کارافتاده)، طهماسب (دارنده اسب فربه و نیرومند) و

از زمان پادشاهی کوروش، مسابقات اسب سواری در میان سربازان برگزار می‌شد. با گذشت زمان، این رشته به یک ورزش مهیج تبدیل شد. از اواخر دوران قاجار مسابقات کورس سالانه در تهران برگزار شد. اما از حدود هشتاد سال قبل، این رقابت‌ها با نظم و کیفیت بهتری ادامه یافت و تا امروز نیز برگزار شده است.

تاکنون ۳۲ دوره مسابقه پرش با اسب در ایران برگزار شده است. محل برگزاری مسابقات سراسری کشور، باشگاه سوارکاری نوروزآباد در تهران است که بهترین رکورد این مسابقات به «علیرضا خوشدل» تعلق دارد. وی پنج بار قهرمان، یک بار نایب قهرمان و یک بار برنده مقام سوم کشور شده است. «علی رضایی» نیز طی سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۷۷ برنده چهار مقام قهرمانی، دو نایب قهرمانی و دو عنوان سوم ایران شد. دیگر بزرگان پرش اسب ایران عبارتند از: بابک شکی، رامین شکی و علیرضا بختیاری با سه عنوان قهرمانی و کاظم وجدانی با دو عنوان قهرمانی.

کورس اسب دوانی

برپایی مسابقه بین سریع‌ترین اسب‌ها در ایران، قدمتی چنددهه‌زار ساله دارد و به دوران هخامنشیان باز می‌گردد، اما رقابت در پیست مخصوص اسب سواری (کورس) به شکل امروزی از دوران قاجار و رقابت‌های سالانه‌ای شروع شد که در نوروز، در حضور پادشاهانی چون ناصرالدین شاه برگزار می‌شد. از حدود هشتاد سال قبل، این رقابت‌ها شکلی منظم‌تر یافت و رقابت‌های کورس همه‌ساله برگزار شد و شرط بندی روی اسب‌ها نیز رواج یافت. با گسترش رقابت‌های کورس، این مسابقات در خارج از تهران نیز برگزار شد و در حال حاضر بیشتر کورس‌ها در دو فصل بهار و پاییز انجام می‌شود. از کورس‌های معروف ایران می‌توان به مسابقات گنبد اشاره کرد.

لباس سوارکار

در تمام مسابقات سوارکاری، اسب سوارها از چکمه‌هایی بلند تا زیر زانو و شلوارهای کشی تنگ استفاده می‌کنند؛ طوری که چکمه روی شلوار قرار می‌گیرد. کلاه سوارکاران مسابقات سرعت گرد، لبه دار و مقاوم در برابر ضربه است تا در صورت سقوط سوارکار آسیب کمتری به وی برسد. چابک سوارکاران لباس‌هایی می‌پوشند که دست و پاگیر نباشند. معمولاً در مسابقات درساژ (حرکات نمایشی با اسب) سوارکاران روی لباس‌های خود کت بلندی به نام فراک به تن می‌کنند و کلاه سیلندری (کلاه لبه دار و بلند) بر سر می‌گذارند.



درساژ

مسابقه‌ای است که اسب در زمینی مسطح به ابعاد ۶۰×۲۰ متر حرکات هماهنگ دست و پا انجام می‌دهد؛ مانند برداشتن گام‌های آهسته، یورتمه و تاختن. در پایان، اسبی که زیباترین حرکات را انجام داده باشد، برنده مسابقه خواهد شد.



۱۹۱۲

اسب سواری وارد بازی‌های المپیک شد.

۱۸۷۵

آغاز مسابقات دربی کنتاکی از ایالات متحده؛ این رقابت‌ها همچنان برگزار می‌شود و مهم‌ترین مسابقات کشور آمریکاست.

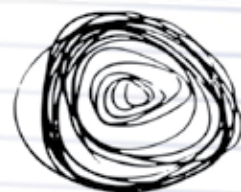


جزوه نویسی

گدایی جزوه کافیس

محبوبه افتخاری

جزوه نویسی هنری است که هر کسی ندارد؛ حتی اگر به برکت درس خواندن شب امتحان اعتقاد دارید، از همین الان به فکر یک جزوه شسته رفته باشید.



آماده سر کلاس حاضر شوید

معلوم است وقتی تمرین های جلسه قبل را حل نکرده و لای کتاب را هم باز نکرده اید، نمی توانید جزوه خوبی بنویسید؛ چون مطالب برایتان مفهوم نیستند. حتماً نگاهی هر چند سراسری به مطالب جلسه قبل بیندازید. با این کار، می توانید پیش از تدریس مطالب جدید سؤالاتتان را هم بپرسید.

سریع تر منتقل می شوند. تاریخ روز و شماره جلسه را بالای ورقه تان بنویسید تا شب امتحان راحت به عقب برگردید و ترتیب مطالب را از دست ندهید. جزئیات دیگر مرتبط با درس را، که باعث تمرکز بیشترتان می شود، اضافه کنید. به محض اینکه یک نفر شروع به نوشتن می کند شما هم جوگیر نشوید. خودتان تصمیم بگیرید کی شروع به نوشتن کنید. مطالبی را بنویسید که واقعاً ارزش نوشتن و حفظ کردن دارند. از سوی دیگر آن قدر درگیر نوشتن نشوید که از درس و بحث کلاس دور شوید.

چطور بنویسیم؟

اگر از دسته دوم و سوم هستید حتماً باید فن جزوه نویسی را یاد بگیرید. اگر هم از گروه اول هستید، باز هم دانستن این نکات بر شما واجب است تا اشتباهاتتان را اصلاح کنید.

ما زیپ کنندگان کتابیم!

اگر دلتان نمی خواهد آخر سال و شب امتحان، دوره بیفتید جلوی در خانه هم کلاسی تان و جزوه گدایی کنید. اگر دلتان نمی خواهد که آخرین روزهای کلاس های هر درسی دائم یک لنگه پا جلوی واحد کپی مدرسه باشید یا دربه در پیدا کردن یک مغازه فتوکپی شوید تا بتوانید جزوه فلان درس را داشته باشید؛ از همین روزهای اول سال تحصیلی دست روی زانوی خودتان بگذارید و خودتان جزوه بنویسید، اما بدانید و آگاه باشید که جزوه نوشتن فقط رونویسی کردن از کتاب یا نوشتن حرف های معلم سر کلاس نیست. جزوه نوشتن آداب و رسوم خودش را دارد که بهتر است قبل از دست به قلم شدن یاد بگیرید. این شما و این به روزترین سبک های جزوه نویسی که می تواند تا روزهای دانشگاه هم کمکتان کند.

حواسمان به چه چیزهایی باشد؟

حتماً با جمله های خودتان جزوه بنویسید؛ یعنی عین جمله های معلم را تکرار نکنید. این طوری هم مطمئن می شوید که مفهوم را درک کرده اید و هم موقع مراجعه به جزوه مفاهیم



مقایسه کنید

اگر مقایسه خود با دیگران در هر کاری بد باشد، در جزوه نویسی خوب و مفید است. بعد از کلاس حتماً کلاس مقایسه کنید. ممکن است نظراتان مهم ترسیده باشد. با این کار مطمئن می شوید که جزوه کامل و بی نقصی دارید.

خوب جایی بنشینید

خب معلوم است وقتی ردیف آخر کلاس، پشت ستون بنشینید و با دوست صمیمی تان مشغول بازی با گوشی همراه باشید، چیزی از درس نمی فهمید، چه رسد به جزوه نویسی! فکر می کنید الکی است که ردیف اولی های کلاس شاگرد اول های کلاس هم هستند؟! پس، از هر چیزی که باعث پرت شدن حواستان می شود، فاصله بگیرید.

برای چه معلمی بنویسیم؟

همیشه نیاز نیست تندتند یادداشت بردارید. اول باید تکلیف معلم را با کتاب بدانید. این کار احتیاج به هوش سرشاری ندارد، یا خود معلم جلسه اول روش کارش را می گوید یا خودتان از نحوه تدریسش را خیلی جدی نمی گیرید، به طور حتم منبع درسی اش صحبت هایش هستند و درس او نیاز به جزوه نویسی بیشتر دارد.

دروس عمومی: از آنجایی که دانش آموزان دروس عمومی را چیزی در حد زنگ تفریح فرض می کنند، بیشتر معلمان با کتاب (آن هم مطابق کتاب فصل) پیش می روند؛ یعنی حرف های کلاسشان کاملاً مصرف نکنید و آخر سال همان کتاب را پس انرژی تان را بیهوده فرمایید. البته از این اکثریت که بگذریم، معلمان دیگری هم هستند که همان اول سال فهرستی ارائه می دهند از دانش آموزانی که سال

واضح و صحیح بنویسید

کیفیت را فدای کمیت نکنید. مهم نیست شما چند صفحه بیشتر از بغل دستی تان نوشته اید، مهم میزان استفاده شما از جزوه است. به خاطر عجلای که مهم میزان نوشتن دارید، بدخط و درهم برهم ننویسید. ممکن است همان لحظه چیزی را که نوشته اید، بفهمید اما هر روشی که خودتان می دانید، مطالب مهم را مشخص کنید. طوری که با یک نگاه فاهیم و نظر اصلی دستگیرتان شود.

چرا بنویسیم؟

سه حالت بیشتر ندارد؛ یا شما از آن هایی هستید که به اصطلاح سرفه وسط درس معلم را هم در جزوه تان می نویسید یا از آن هایی هستید که هر از چند گاهی کلمه ای گوشه کتابتان یادداشت می کنید یا به نظراتان هیچ کدام از حرف های معلم ارزش نوشتن که هیچ، ارزش گوش دادن هم ندارد. تمام کسانی که جزوه نویسی را کار عبثی می دانند، لازم است بدانند که طبق تحقیقات روان شناسان، انسان بیست دقیقه بعد از خواندن یا شنیدن یک مطلب، چهل درصد و بعد از گذشت ۲۴ ساعت هفتاد درصد مطالب را فراموش می کند. پس نگویید من حافظه خوبی دارم و لازم نیست هر چیزی را بنویسم.

قبل رد شده اند و با این کار به شما می فهمانند که درسشان خیلی مهم است. اینجاست که باید تمام حرف های معلم را مکتوب کنید. تجربه نشان داده است که این حرف ها در واقع همان پاسخ های امتحانند.

دروس اختصاصی: اصل جزوه نویسی برای دروس اختصاصی است. کامل تر از کتاب نیست، اما باز هم معلم نقش تعیین کننده ای دارد. برایتان شیرین و راحت توضیح می دهد، حتماً سعی کنید با لحن مطالب راحت تر می شود. گاهی اوقات معلم روی بعضی نکته های حتماً در جزوه تان یادداشت کنید.

بلوند ایرانی

محمد کرام الدینی / عکس: امیر جعفری

زاغ بور پرنده‌ای از خانواده کلاغ و تنها پرنده‌ای است که جز ایران و حاشیه غربی افغانستان در هیچ جای زمین یافت نشده است. به همین علت این پرنده را بومی ایران می‌دانند.

چه می‌خورد؟

از حشرات و دانه‌های گیاهان تغذیه می‌کند. زاغ بور پرواز کوتاه‌مدت دارد و ترجیح می‌دهد بیشتر روی زمین بدود تا بپرد.

فرار بور

هنگام احساس خطر با چابکی از روی سنگ‌ها و موانع طبیعی می‌جهد و می‌گریزد. این پرنده را زاغ کویری یا بور مرغ نیز می‌نامند.

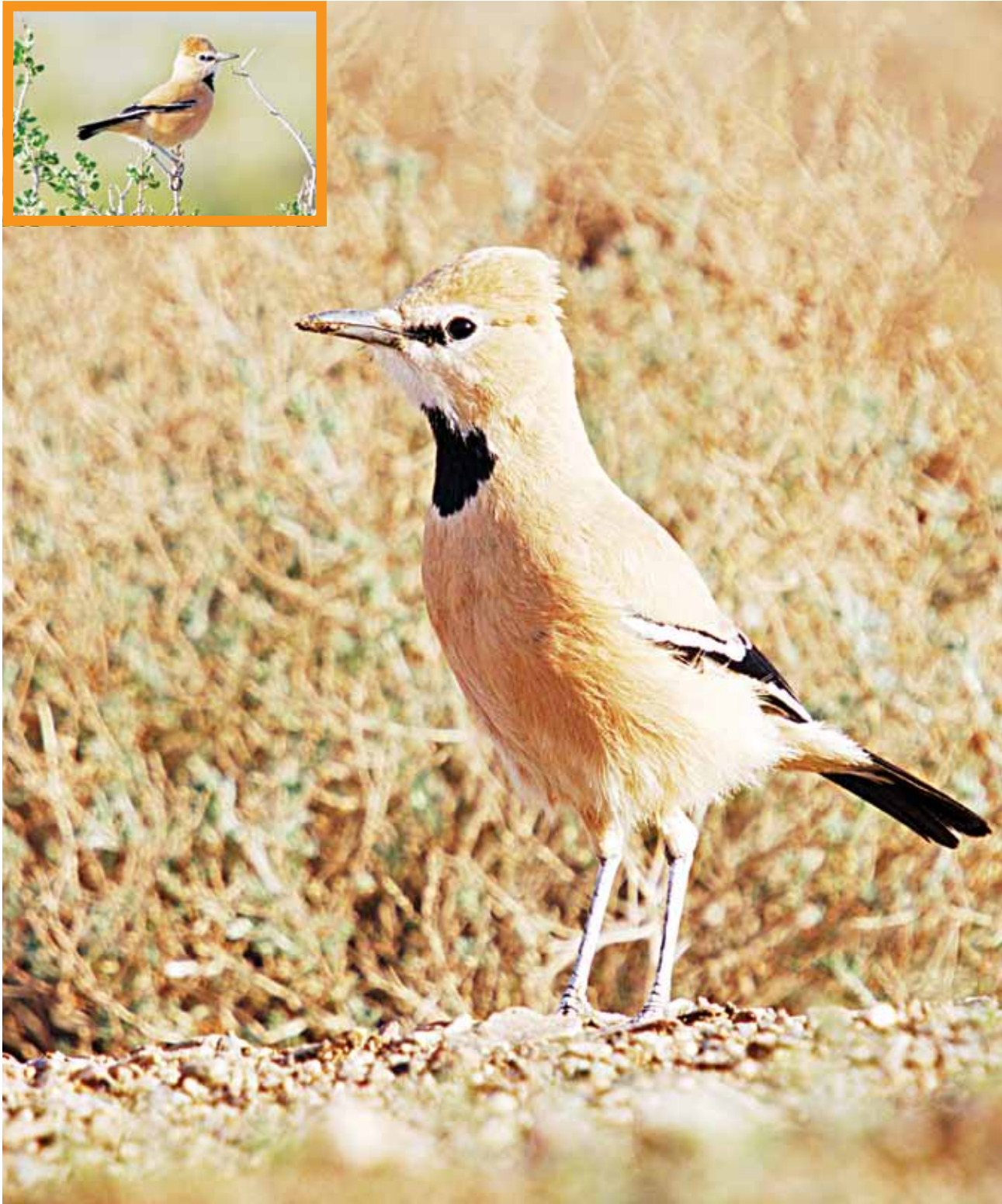
زادآوری

پرنده‌ای تک‌همسر است و معمولاً همیشه با همسر خود زندگی می‌کند. این پرنده با شاخه‌های درهم تنیده آشیانه‌ای گرد می‌سازد. زاغ بور ماده تا شش تخم در این آشیانه می‌گذارد و خودش روی تخم‌ها می‌خوابد. در مدتی که ماده روی تخم‌ها می‌خوابد، پرده نر برای ماده غذا می‌آورد. هفته تا نوزده روز طول می‌کشد تا جوجه‌ها از تخم خارج شوند.

دونده بیابانی

زاغ بور برای زندگی در زیستگاه خود، بیابان و کویر، سازگاری‌هایی پیدا کرده است؛ مثلاً پاهای بلند و قوی برای دویدن تند و چابک در میان سنگ‌ها و بوته‌ها و نیز نوک بلند برای کندن و کاویدن زمین دارد.





بوامیر سینا

تهمینه حدادی

عکس: حسام قلعه‌اسدی

محل درس خواندن امیرحسین امینی کلاس و پشت نیمکت نیست. او که از بچگی در تلویزیون گلخانه‌ها و باغ‌ها را می‌دیده و از گیاه‌های دارویی خوشش می‌آمد، حالا آمده در رشته‌ای که مدام با گیاهان سروکار داشته باشد. این قضیه هم کاملاً اتفاقی رخ داده است. یک روز او به نمایشگاهی می‌رود و بروشور یک هنرستان را می‌بیند که نام یکی از رشته‌هایش «کشت گیاهان دارویی» است. پس تصمیم خودش را می‌گیرد. روزی که برای گفت‌وگو با امیرحسین می‌رویم از جاجرود و دماوند رد می‌شویم تا به هنرستان شهید رجایی برسیم. یک مدرسه شبانه‌روزی که دور تا دورش پر است از دار و درخت و گیاه.



نمی‌شدیم، اما واقعیتش این است که از وقتی آمده‌ام هنرستان اصلاً دلم نمی‌خواهد تمام شود.

■ اگر بپرسند گیاه محبوبت؟
می‌گویم گل گاوزبان.

■ چرا؟
چون هم آرامش‌بخش است، هم از نظر کشت سودآور.

■ اگر بگویند یک آرزوی کاری بگو، چه می‌گویی؟

آرزو دارم یک کارخانه تولید عرقیات دارویی بزنم که کل کشور را پوشش بدهد.

■ اولین چیزی را که یادت می‌آید بگو.
ابوعلی سینا: کتاب قانون

سخت‌ترین درس دنیا: ریاضی

عرق کاسنی: ضدجوش

تبلت: وسیله جدید و امروزی

داروی شیمیایی: به‌خطر انداختن سلامتی

در آینده درآمد خوبی خواهد داشت. تو اگر یک گلخانه پانصد متری بزنی می‌توانی در سال سی میلیون درآمد داشته باشی.

■ اگر بگویند از فردا دیگر حق کار عملی نداری چه کار می‌کنی؟

دیگر درس نمی‌خوانم و می‌روم سربازی!

■ اگر این رشته نبود، چه رشته‌ای را انتخاب می‌کردی؟

برق.

■ اگر کسی رشته تو را مسخره کند چه کار می‌کنی؟

قانعش می‌کنم و برایش می‌گویم که مدیر یک گلخانه‌بودن یعنی چه یا اگر دکترای گیاهان دارویی بگیری می‌توانی طبابت کنی.

■ اگر کلاً درس و مدرسه نبود دنیا بهتر نبود؟

از یک جهت خوب بود که صبح زود بلند

■ اگر بخواهند رشته‌ات را در یک خط تعریف کنی، چه می‌گویی؟

تولید، کاشت، داشت، برداشت و شناخت گیاهان دارویی. اینها چیزهایی هستند که ما در این رشته یاد می‌گیریم.

■ اگه رشته تو نبود چه می‌شد؟
خیلی از داروها و عطرها وجود نداشتند.

■ عطرها؟
بله. عصاره‌گیری هم بخشی از رشته ماست.

ما توی آزمایشگاه اسانس می‌گیریم و این اسانس‌ها در صنایع عطرسازی استفاده می‌شوند.

■ اگر بخواهی کسی را تشویق کنی رشته تو را انتخاب کند، چه می‌گویی؟

از او می‌خواهم به همه ابعاد این رشته توجه کند. اینکه از صبح تا شب با گیاهان در ارتباط است و در روحیه‌اش تأثیر دارد. بعد هم به او خواهم گفت که این رشته

کنند، اما باید یادشان باشد برخلاف درآمد خوب، برداشت این گیاهان سخت است و همه‌جا هم عمل نمی‌آیند. خیلی وقت‌ها هم مردم اهمیتی به این علم نمی‌دهند؛ چون مدت درمان با داروهای گیاهی طولانی است و در دنیای تکنولوژی مردم سرعت را دوست دارند.

علاوه بر چیزهایی که گفته شد کسانی که وارد این رشته می‌شوند بیماری‌های گیاهان را هم خواهند شناخت. آن‌ها در این رشته با دویست گیاه آشنا می‌شوند و بعدها می‌توانند فعالیت‌های مختلفی انجام دهند؛ برای مثال گلخانه بزنند یا با علم به خواص دارویی گیاهان به‌عنوان طبیب فعالیت

عطرگیری از گل مریم

کریم صدراپی منجیلی *

برای تهیه عطر، مواد معطر گل‌هایی مثل مریم و یاس رازقی به کمک روغن‌های جاذب استخراج می‌شود. این روش در فرانسه (به‌خصوص صنایع عطر و ادوکلن‌سازی جنوب فرانسه) کاربرد فراوانی دارد. برای عطرگیری از گل مریم چند شاخه گل مریم شاداب و تازه را تهیه کرده، آن را داخل یک گلدان آب می‌گذاریم. برای جلوگیری از بسته‌شدن آوندها هر روز دو تا چهار سانتی‌متر از ته شاخه گل را با قیچی قطع و آب گلدان را عوض می‌کنیم. در این روش، ابتدا شیشه‌ای با ابعاد مناسب تهیه کرده، دور آن یک چارچوب از جنس چوب قرار می‌دهیم و با چسب آکواریوم درزهای آن را می‌پوشانیم. فقط در یک گوشه آن درزی کوچک برای استخراج عطر

قرار می‌دهیم. سپس مقداری روغن (مانند روغن زیتون) را روی سطح شیشه‌ای ریخته، آن را به صورت لایه‌ای نازک و یکنواخت پخش می‌کنیم. سپس گل‌های باز شده مریم را می‌چینیم و گلبرگ‌ها را جدا کرده، روی سطح روغنی به‌صورت یک لایه نازک پخش می‌کنیم (عکس شماره ۱). پس از ۲۴ ساعت معمولاً در اوایل صبح، گلبرگ‌های روز قبل را برمی‌داریم و گلبرگ‌های جدید جایگزین می‌کنیم (عکس شماره ۲). بعد از چند بار تکرار این عمل مواد معطر موجود در گلبرگ‌ها در روغن حل می‌شود. در این مرحله (عکس شماره ۳ و ۴) روغن را جمع می‌کنیم و به آن مقداری الکل یا حلال مناسب دیگر می‌افزاییم. حال مواد معطر موجود در روغن، داخل الکل حل می‌شود. اگر ترکیب به‌دست آمده در یک ظرف باریک، مانند بورت ریخته شود، به‌صورت دولایه جدا از هم قرار می‌گیرند که روغن در بالا و الکل به همراه عطر در پایین قرار می‌گیرد (عکس شماره ۵). با باز کردن شیر پایینی بورت می‌توان الکل را همراه با عطر از روغن جدا نمود. در صورت زیاد بودن میزان الکل در نمونه عطر می‌توان در ظرف را مدت کوتاهی باز گذاشت تا الکل اضافی تبخیر شود. برای این کار در کارخانه‌های عطرگیری از دستگاه تبخیر در خلا استفاده می‌کنند.

* دبیر هنرستان کشاورزی شهید رجایی



جز درس

* ممکن است یک روز به سرت بزند که برای خودت باغچه‌ای داشته باشی بعد مثل امیرحسین و دوستش زمینی را انتخاب کنی و در آن انواع سبزی‌ها و گل‌ها را بکاری. امیرحسین می‌گوید یک‌بار از هر چیزی ردیف ردیف کاشته‌اند؛ خیار، لوبیا، کدو، ذرت و حتی آفتابگردان. امیرحسین نمی‌تواند حسش را درست تعریف کند، خودتان را جای او بگذارید، فکر کنید آنچه کاشته‌اید سر از خاک دریاورد، آن وقت چه حالی می‌شوید؟ * سوسک‌ها، امان از دست سوسک‌ها، کرم‌ها و آفت‌ها، اما هر چقدر هم که باشند و تو درباره‌شان مطالعه کنی و اوایلش از آن‌ها بررسی باز هم می‌دانی که تعداد گیاه‌های مفیدت آن قدر زیاد است که این مزاحم‌های کوچک در شغل‌ت زیاد هم مشکل ایجاد نمی‌کنند؛ چون نحوه مبارزه با آن‌ها را یاد گرفته‌ای.

تصویب قانون عصای سفید

۱۶ سال پس از اینکه «جیمز بیگز» عصای سفید را به دست گرفت، دکتر «ناول پری» (ریاضیدان) و دکتر «جاکوپس تن بروک» (حقوقدان) به حمایت از حقوق نابینایان، بیانیه‌ای در حمایت نابینایان منتشر کردند. در سال ۱۹۵۰ قانون عصای سفید تصویب و روز پانزدهم اکتبر (۲۳ مهر) روز جهانی نابینایان نام‌گذاری شد.

عصای سفید تا شده!

مریم سعیدخواه

چندباری رفتم و آمدم. هی از کنارش رد شدم و فکر کردم دانش آموز است یا دانشجو؟ در هنرستان کشاورزی چه کار می‌کند؟ آن روز با تحریریه مجله رشد جوان رفته بودیم تا یک هنرستان کشاورزی را ببینیم. داشتیم توی راهرو می‌رفتیم و می‌آمدیم که دیدمش. کنار اتاق معاون مدرسه ایستاده بود. یک عصای سفید هم دستش بود. عصایش را تا کرده بود و عینک آفتابی‌اش روی چشم‌هایش بود. هی رفتم و آمدم. آخر سر که کنجاوی دست از سرم برنمی‌داشت، گفتم سلام! بعد با او نشستیم توی دفتر معاونت به حرف زدن درباره رشته کشاورزی و درس خواندنش، درباره اینکه پدرش هم مدیر یکی از هنرستان‌های کشاورزی بود و بعد بحث ما به درازا کشید. اسمش ایمان میرحسینی بود. کم‌بینا بود و دانشجوی مقطع کاردانی رشته کشاورزی و تکنولوژی.



دیگری هم می‌کنی؟

در حال حاضر موسیقی کار می‌کنم، ولی قبلاً ورزش هم می‌کردم.

چه ورزشی؟

تکواندو. من عضو تیم ملی کم‌بینایان و نابینایان تکواندو بودم و در سال ۸۸ هم رتبه سوم کشوری را کسب کردم، ولی متأسفانه بینایی‌ام رفته‌رفته افت کرد و دیگر نتوانستم ادامه بدهم و انصراف دادم. الان هم بیشتر موسیقی کار می‌کنم. موسیقی به من خیلی آرامش می‌دهد.

با چه سازی کار می‌کنی؟

از سال ۸۷-۸۶ موسیقی را شروع کرده‌ام. با کیبورد و پیانو کار می‌کنم و البته این راه هم برایم فراز و نشیب زیادی داشت.

درباره این فراز و نشیب‌ها بگو؟

من نمی‌توانم با هر استادی کار کنم و

من چون کم‌بینا هستم برای این کار سعی می‌کنم که خیلی خیلی به آن گیاه نزدیک شوم یا در مواردی هم از حس لامسه‌ام استفاده کنم.

یعنی انتخاب این رشته برای کسی که نابینای مطلق است امکان‌پذیر نیست؟

نمی‌شود قطعی گفت نه! ولی خیلی خیلی سخت می‌شود.

پس در واقع برای بچه‌های نابینا امکان انتخاب هر رشته‌ای میسر نیست؟

بله، واقعیت این است که یکی از معیارهای انتخاب رشته، توانایی است. وقتی من نمی‌توانم ببینم اگر بخواهم در رشته جواهرسازی تحصیل کنم حتماً به مشکل برمی‌خورم.

در کنار درس خواندن فعالیت

پس به خاطر پدرت وارد این رشته شدی؟

نه. من هم مثل بیشتر بچه‌ها بعد از مشاوره تحصیلی تصمیم گرفتم این رشته را انتخاب کنم و بعد هم آن را ادامه بدهم. البته باید بگویم اصلاً هم کار آسانی نیست.

چرا؟ مگر چه سختی‌ای دارد؟

این رشته واحدهای عملی زیادی دارد. من به خاطر شرایطم نتوانستم با آن‌ها کنار بیایم و ۹۰ درصد آن‌ها را تئوری پاس کرده‌ام و می‌کنم.

در هر حال تو با گل و گیاه سر و کار داری. چطور آن‌ها را از هم تشخیص می‌دهی؟



خط بریل

لویی بریل نابغه فرانسوی است که در سه سالگی بینایی‌اش را از دست داد. لویی با تلاش و زحمت زیاد توانست خط عادی را به صورت برجسته بیاموزد و مانند همسالانش بخواند و بنویسد. او به این نتیجه رسید که خواندن و نوشتن به خط عادی برای نابینایان مشکل است. این بود که با تلاش شبانه‌روزی، در شانزده سالگی خطی اختراع کرد که هم‌اکنون پایه سواد صدها هزار نابینا در سراسر جهان است. بریل خط خود را برپایه اشکال مختلفی بنا کرد که از ترکیب یک تا شش نقطه تشکیل می‌شود. سی سال پس از مرگ او بود که اختراع بی‌مانندش در سراسر جهان به رسمیت شناخته شد.

ارفاق می‌شود و من بدون اینکه درس بخوانم نمره می‌گیرم یا فکر می‌کردند به من نمره‌الکی می‌دهند. در صورتی که این‌طور نبود و من برای اینکه به اینجا برسم خیلی زحمت کشیدم. گاهی مردم کوچه و خیابان هم رفتارهای ناخوشایندی داشتند. البته باید بگویم دوستانی هم داشتم که خیلی به آن‌ها مدیون هستم. یکی از دوستان دوره دانشگاه موقع جزوه‌نویسی سرکلاس یک کاربن می‌گذاشت زیر برگه‌هایش و برای من هم کپی می‌گرفت. همین‌طور خیلی دوستان خوب دیگر با خیلی خاطرات زیبا.

بله متأسفانه این جور افراد هم هستند. البته به قول تو آدم‌های خوب و فهمیده هم هستند.

درست است.

و حالا برسیم به بزرگ‌ترین آرزویت؟

دو تا آرزو دارم. یک اینکه بتوانم با توجه به تخصصی که دارم برای خودم کار کنم. دوم اینکه در عرصه موسیقی مهارت زیادی کسب کنم و به جایگاه بالایی برسیم.

تحلیل سیستم عصب بینایی چشم است. خیلی سخت بود. من دیگر نمی‌توانستم هیچ کتاب و مجله‌ای بخوانم. حاضر هم نبودم بریل یاد بگیرم. آخر من کم‌بینا بودم. اما در تمام این لحظه‌ها مادرم کنارم بود؛ از همان ابتدا. مادرم همیشه برایم تمام کتاب‌ها و جزوه‌ها را می‌خواند یک‌بار، دوبار، سه‌بار و من همه را واو به واو حفظ می‌کردم، حتی همین حالا.

در دستت عصای سفید تا شده دیدم. از آن استفاده نمی‌کنی؟
نه، راستش همیشه این عصای تا شده در دستم است و دوست ندارم هیچ‌وقت از آن استفاده کنم.

چرا؟

به‌خاطر تمسخر و نوع نگاه مردم. مردمی که خودشان را بینا می‌دانند و من و دوستان نابینایم را کور خطاب می‌کنند.

دوست داری بیشتر درباره‌شان صحبت کنی؟

در دوره راهنمایی و دبیرستان رفتارهای خیلی خوبی از هم‌کلاسی‌هایم نمی‌دیدم. آن‌ها همیشه فکر می‌کردند در حق من

همین‌طور هر استادی هم نمی‌تواند با شرایط من کنار بیاید. بالاخره بعد از کلی سردرگمی و جست‌وجو با استاد محمدرضا لک آشنا شدم که نابینای مطلق است. او استاد فوق‌العاده‌ای است و توانست در پیچه‌های زیبایی از موسیقی را برای من باز کند.

نت‌های موسیقی را با خط بریل می‌خوانی؟

تا پارسال از همین نت‌های بینایی استفاده می‌کردم، اما دیگر برایم سخت شد و تصمیم گرفتم از خط بریل استفاده کنم.

وقتی از خط بریل استفاده نمی‌کردی چطور درس می‌خواندی؟! کلاس پنجم بودم که مشکل بینایی پیدا کردم. ابتدا همه فکر می‌کردند ضعف بینایی است، اما بعد تشخیص دادند که



پرچم استقلال نابینایان

استفاده از عصای سفید به‌عنوان نمادی برای شناختن نابینایان به بعد از جنگ جهانی اول باز می‌گردد. در سال ۱۹۲۱ «جیمز بیگز»، عکاس انگلیسی که در سانه‌های نابینا شده بود برای درمان مانند از موانع، در یک ابتکار تاریخی عصای سفیدی را به کار برد تا به راحتی قابل دید باشد. عصای سفید پرچم استقلال نابینایان است، و نشانه‌ای بین‌المللی برای شناخت نابینایان.



شیر یا آناناس؟ مسئله این است

حسین نامی ساعی

به این دو خبر که خبرگزاری فارس به نقل از مقامی مسئول بیان کرده است توجه کنید:

خبر اول:

در سال گذشته [۱۳۹۱] روزانه ۲۱۹۱۷۸۰ دلار آناناس وارد کشور شده است.

خبر دوم:

در سال گذشته [۱۳۹۱] روزانه ۲۱۹۱۷۸ دلار چوب بستنی وارد کشور شده است.

تحلیل ریاضی خبر اول

هر روز ۲ میلیون و ۱۹۱ هزار و ۷۸۰ دلار صرف وارد کردن آناناس شده؛

$$۲۱۹۱۷۸۰ \times ۳۰ = ۶۵۷۵۳۴۰۰$$

$$۶۵۷۵۳۴۰۰ \times ۱۲ = ۷۸۹۰۴۰۸۰۰$$

بنابر محاسبات فوق در سال ۱۳۹۱ مبلغی معادل ۷۸۹ میلیون و ۴۰ هزار و ۸۰۰ دلار برای خرید آناناس از کشور خارج شده است! سال گذشته میانگین قیمت آزاد هر دلار کمتر از ۳۰۰۰ تومان نبوده است، پس:

$$۷۸۹۰۴۰۸۰۰ \times ۳۰۰۰ = ۲۳۶۷۱۲۲۴۰۰۰۰۰$$

تومان ۲۳۶۷۱۲۲۴۰۰۰۰۰
۲ تریلیون و ۳۶۷ میلیارد و ۱۲۲ میلیون و ۴۰۰ هزار تومان بابت ورود آناناس از کشور خارج شده است!!

منبع

خبرگزاری فارس، همایش حکمت مطهر، سه‌شنبه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۱، سالن همایش‌های صداوسیما، به مناسبت سالروز شهادت شهید آیت‌اله مطهری، سخنران، علی لاریجانی.

اما تحلیل خبر دوم

روزی ۲۱۹ هزار و ۱۷۸ دلار چوب بستنی وارد کشور شده؛ یعنی در ماه:

$$۲۱۹۱۷۸ \times ۳۰ = ۶۵۷۵۳۴۰ \text{ دلار}$$

و در سال:

$$۶۵۷۵۳۴۰ \times ۱۲ = ۷۸۹۰۴۰۸۰ \text{ دلار}$$

و با حساب میانگین هر دلار ۳۰۰۰ تومان می‌شود:

$$۷۸۹۰۴۰۸۰ \times ۳۰۰۰ = ۲۳۶۷۱۲۲۴۰۰۰۰$$

مجموع ۲ تریلیون و ۳۶۷ میلیارد و ۱۲۲ میلیون و ۴۰۰ هزار تومان آناناس با ۲۳۶ میلیارد و ۷۱۲ میلیون و ۲۴۰ هزار تومان چوب بستنی می‌شود:

$$۲۳۶۷۱۲۲۴۰۰۰۰۰ + ۲۳۶۷۱۲۲۴۰۰۰۰۰ =$$

$$۴۷۳۴۲۴۸۰۰۰۰۰$$

۲ تریلیون و ۴۰۳ میلیارد و ۸۳۴ میلیون و ۶۴۰ هزار تومان!!

حالا فرض کنید ۳۵ درصد از ۷۵ میلیون ایرانی به هر دلیلی شیر ننوشند؛ یعنی

$$۷۵۰۰۰۰۰۰ \times ۰/۳۵ =$$

$$۲۶۲۵۰۰۰۰ \text{ نفر}$$

اگر هر کدام از این ۲۶ میلیون و ۲۵۰ هزار نفر در ۲۴ ساعت یک لیتر شیر هزار تومانی بنوشند در ماه می‌شود (۲۶۲۵۰۰۰۰۰ × ۱۰۰۰ = ۲۶۲۵۰۰۰۰۰۰۰) ۲۶ میلیارد و ۲۵۰ میلیون تومان و در سال (۲۶۲۵۰۰۰۰۰۰ × ۱۲ = ۳۱۵۰۰۰۰۰۰۰۰) ۳۱۵ میلیارد تومان.

حالا اگر ۲ تریلیون و ۴۰۳ میلیارد و ۸۳۴ میلیون و ۶۴۰ هزار تومان پول واردات سالانه آناناس و چوب بستنی را بر ۳۱۵ میلیارد تومان (هزینه نوشیدن شیر ۲۶ میلیون و ۲۵۰ هزار نفر در یک سال) تقسیم کنیم به‌طور تقریبی می‌شود ۸/۲۶۶ یا هشت سال.

می‌دانید یعنی چه؟

یعنی ما اگر هزینه واردات یک سال آناناس و چوب بستنی را کنار بگذاریم می‌توانیم هشت سال به هم‌وطنان عزیزی که از نوشیدن شیر محروم هستند این نوشیدنی حیات‌بخش را هدیه کنیم!

تصویر بردار: غزاله انصاری آستانه
بازیگران: پدر و مادر کارگردان.
خلاصه داستان: تک دختر خانواده به
همراه پدر و مادر از تهران به شهرستان
مهاجرت می کند.

خانواده شمعدانی

ارغوان غلامی / مهدی زارعی

«خانواده شمعدانی» امسال برنده رتبه اول جشنواره سینمای رشد بود. غزاله انصاری کارگردان این فیلم کوتاه، در شاهرود زندگی می کند. او دانش آموز پایه دوم ریاضی است و می گوید که ریاضی را خیلی دوست دارد.



معرفی مشاغل سینمایی

بازیگردان: اگر روزی به سرتان زد که یک بازیگردان موفق بشوید، بدانید: بازیگردان کسی است که با اطلاع از هنر و دانش بازیگری، به بازیگران کمک می کند تا دیالوگ ها و یا گفت و گوها را با لحن مناسب ادا کنند یا بهتر به شخصیتی برسند که جای آن بازی می کنند. در واقع یک بازیگردان باید ضمن آشنایی کامل با تکنیک های بازیگری، روان شناس و مدیر قابلی نیز باشد.

رفتی.

– دقیقاً درست می گویی. حتی در مستندی که ساختم، به این نکته توجه داشتم که شخصیت اصلی بیشتر از اینکه درباره زندگی و قلعه و... حرف بزند، از خودش و احساساتش بگوید. گریه کند، بخندد. در واقع شخصیت برایم پررنگ تر از باقی عناصر است.

پس در واقع دوست داری فیلم هایت شخصیت محور باشند؟

– هم دوست دارم و هم اینکه فکر کردن به آدم ها تقریباً یکی از سرگرمی هایم است. **مثل وقت هایی که در مترو به آدم ها زل می زنی و حدس می زنی که این دو نفر چه نسبتی دارند، یا این مرد**

راغب شده ام.

«خانواده شمعدانی» چندمین فیلمت است؟

– در واقع دومین فیلمم است. قبل از آن یک مستند راجع به پیرزنی ساخته بودم که در یک قلعه، در نزدیکی شاهرود زندگی می کند. در این فیلم، او قلعه را نشان می دهد و از خود و خاطراتش می گوید.

فکر می کنم تو خیلی به شخصیت و شخصیت پردازی توجه می کنی. در خانواده شمعدانی به ریزه کاری های شخصیت ها توجه کردی. در این مستند هم فکر می کنم به دنبال یک شخصیت، یا بهتر بگویم یک تیپ

باور کنیم که ریاضی را خیلی دوست داری؟

– بله اگر قرار باشد برای آینده ام جدی تصمیم بگیرم، می خواهم فیلم سازی در کنار درسم باشد.

یعنی هنر را به عنوان یک رشته اصلی قبول نداری؟

– نه اما آن را به طور جدی ادامه می دهم.

پس چطور شد که سراغ فیلم و فیلم سازی رفتی؟

– دوران راهنمایی، یعنی وقتی ۱۳، ۱۴ ساله بودم، جذب کانون سینماگران جوان شاهرود شدم. چند تا فیلم هم ساختم، اما خیلی برایم جدی نبود. الان بعد از جشنواره رشد برای فیلم ساختن، بیشتر

سینموفتوگراف

چطور سینما وارد ایران شد؟

در سال ۱۲۷۹، مظفرالدین شاه که بسیار هم اهل مد و به روز بود، عزم سفر فرنگ کرد. او برای این کار فرانسه را انتخاب کرد، اما مانند همه ایرانی ها از پز عالی، جیب خالی بی نصیب نبود؛ بنابراین از روس ها مبلغ ۲۳ میلیون و ۵۰۰ هزار روبل قرض گرفت و راهی پاریس شد. البته یادمان نرود روس ها

هم هیچ وقت آن قدر مهربان نبودند که کمک بلاعوض کنند. پس در ازای این مبلغ، عایدات گمرک ایران را به جای وثیقه گرفتند.

سکانس اول

روز – خارجی – پاریس

مظفرالدین شاه که در حال قدم زدن است، می ایستد و به ابراهیم خان عکاس باشی می گوید: «ایرام؟ این دیگه چیست؟»

میرزا ابراهیم خان عکاس باشی: «تصدقتان گردم، نمی دانم! بگویم قزاق ها بیایند سر از تنش جدا کنند؟»
مظفرالدین شاه (با خشم): «مگر آدم است؟»

یک فرانسوی در همین هنگام مشاخره این دو را می بیند و با تکیه به حدسیاتش می گوید:

– c'est une sinematographie, monsieur.

مظفرالدین شاه (با قیافه ای متفکرانه رو به

واژه‌نامه

تیتراژ

اسم فیلم و عوامل سازنده آن که در آغاز یا پایان فیلم (یا هر دو) روی پرده سینما می‌آید. تیتراژ یا عنوان‌بندی که در اصطلاح محاوره‌ای به اشتباه آن را «آرم» فیلم یا برنامه تلویزیونی هم می‌گویند، خود می‌تواند دارای ساختار و شکل حساب‌شده و بامعنایی باشد و از معرفی عوامل سازنده کار فراتر رود؛ مثل تیتراژ فیلم‌های «روانی» و «سرگیجه» (هر دو اثر آلفرد هیچکاک).

مونولوگ

زمانی که بازیگر براساس متن فیلم‌نامه، قطعه‌ای طولانی را یک‌نفره و بدون وقفه می‌گوید یا به اصطلاح «تک‌گویی» می‌کند می‌گویند مونولوگ گفته است.

موج نو

وقتی مجموعه‌ای از فیلم‌سازان نوگرا، پرانرژی و معمولاً جوان، تحولی در سینمای متعارف یک کشور پدید می‌آورند و فیلم‌های متفاوت و تجربه نشده‌ای می‌سازند، در اصطلاح می‌گویند «موج نو» در سینمای آن کشور شکل گرفته است. معروف‌ترین کاربرد این عبارت، موج نوی سینمای فرانسه در انتهای دهه پنجاه و ابتدای دهه شصت میلادی است که فیلم‌سازان نوگرای آن، همان منتقدان مجله «کایه دو سینما»^{*} بودند. در ایران برخی منتقدان و مورخان سینمایی به دوران ساخته شدن فیلم‌هایی مثل «گاو»، «قیصر»، «رگبار»، «تنگنا» و... در اواخر دهه چهل و ابتدای دهه پنجاه خورشیدی موج نوی سینمای ایران می‌گویند، اما واقعیت این است که آن فیلم‌ها برخلاف موج نوی سینمای فرانسه یا لهستان، نتوانستند بر سینمای رایج تأثیر بگذارند. به‌همین دلیل، نمی‌توان عنوان موج نو را به تلاش‌های ارزشمند، اما متعدد فیلم‌سازان پیشرو آن سال‌ها به کار برد.

* "Cahiers du Cinéma"

دیالوگ ماه

مراد بیک (خسرو شکیبایی):

«من ادعایی ندارم.»

لاله (زاله علو):

«همینم کم ادعایی نیست.»

روزی روزگاری، امرالله احمدجو، ۱۳۷۰



– بله، موضوع فیلم بعدی‌ام کمی متفاوت‌تر است؛ تا حالا شده دقت کنی و ببینی که بعضی از آدم‌ها هدف دارند و بعضی‌ها هم برعکس هیچ هدفی ندارند و بیشتر به قول معروف هرچه پیش آید، خوش آید هستند. این موضوعی است که در فیلم بعدی‌ام به آن می‌پردازم.

■ **خودت جزو کدام دسته هستی؟**

– من برای رسیدن به آرزوهایم خیلی تلاش می‌کنم.



چه کاره است یا اگر الان برود خانه چه کار می‌کند ...

– دقیقاً. من همه را نگاه می‌کنم و سعی می‌کنم حدس بزنم آن آدم چه شخصیتی دارد، در چه جور خانواده‌ای بزرگ شده است، چه کار می‌کند، چه جور آدمی است. ■ **به نظر تو، عنصر شخصیت‌پردازی در فیلم مستند بیشتر به چالش کشیده می‌شود یا فیلم داستانی؟**

– فیلم مستند برای من جالب‌تر است. چرا که شخصیت توی فیلم همان‌قدر که برای بیننده جدید و جالب است، برای کارگردان هم همین‌طور است.

■ **راجع به فیلم بعدی‌ات هم فکر کرده‌ای؟**

ابراهیم خان: «هووم... سینموفتوگراف... ابرام! یکی از اینها را بخر تا به ایران ببریم.»

می‌گویند مظفرالدین شاه آخر عمرش هم اشتباهاً تکرار می‌کرد، سینموفتوگراف. و این اشتباه در سال ۱۲۷۹ به دستور مظفرالدین شاه وارد ایران شد.

پ. ن: شاه در وصف این پدیده در سفرنامه‌اش نوشته است: «دستگاهی است که بر روی دیوار می‌اندازند و مردم در آن حرکت می‌کنند.»



قورباغه آرام‌پز

دوست و رسانه در تغییر سبک زندگی

حسین امینی‌پویا

بر اساس اختیار انسان، مسئولیت اصلی آدمی حرکت به سوی خدا در چارچوب معین شده دین باشد، طبیعی است که الگوهای سبک زندگی او نیز باید در محدوده آموزه‌های دینی و هماهنگ با آن باشد. البته هستند کسانی که ناآگاهانه و تصادفی سبکی بیگانه با هویت دینی خود را پیش گرفته‌اند. این نوع زندگی در بسیاری از موارد حاصل پیام‌هایی است که شخص گاه بی‌آنکه خود بداند به طرق مختلف در معرض آن‌ها بوده است. کسی که مرتب در معرض پیام‌های منحرف قرار گیرد به تدریج سبک غلطی از زندگی را تجربه کرده، به آن عادت می‌کند. به خصوص که خود نیز اجازه می‌دهد چنین پیام‌هایی بر روی او اثر بگذارند.

ردپای دوستان

وقتی به قواعد و الگوهای نادرست زندگی برخی دقت می‌کنیم درمی‌یابیم این مدل از زندگی نه در یک روز که طی سال‌ها شکل گرفته است. این افراد چه بسا تمامی عمر خود را کم‌وبیش با کج‌روی‌های مختلفی طی کنند و شاید هرگز نیز نیندیشند چنین مسیرهای غلطی را چگونه و از چه راه‌هایی انتخاب کرده‌اند. معمولاً می‌توان در این مورد دو راه عمده را برشمرد. یکی از راه‌ها جمع دوستان است. ردپای دوستان را در سرانجام و سرنوشت آدم‌های خوب و بد می‌توان دید. به قول مولانا:

صحبت صالح تو را صالح کند

صحبت طالح تو را طالح کند

چرا که دو دوست نیز مدام در حال تبادل

به اطراف خود نگاه کن. به آدم‌ها. می‌بینی هر کدام به سبکی خاص زندگی می‌کنند. ما نیز روشی را برای زندگی در پیش گرفته‌ایم. ممکن است در شکل تفریح، الگوهای مصرف و تغذیه، نوع پوشش و حتی نحوه صحبت با خیلی‌ها تفاوت داشته باشیم، اما آیا تا به حال به این اندیشیده‌ایم که این سبک زندگی را از کجا و چگونه آموخته‌ایم و تا چه حد انتخاب این شیوه آگاهانه بوده است؟ این سؤال‌ها بسیار مهم و کلیدی هستند. ما موجودی انتخابگر هستیم و در برابر انتخاب‌هایمان مسئول. اما آیا به عنصر ارزشمند اختیار، آن چنان که باید توجه داریم؟ وقتی به عنوان یک انسان، از این ویژگی بزرگ برخورداریم و می‌توانیم بین شیوه‌های مختلف زندگی یکی را برگزینیم، چرا نباید از این توانایی به طور مناسب استفاده کنیم و درباره اصول حاکم بر زندگی خویش بیندیشیم؟ مگر نه اینکه که زندگی مقوله‌ای عینی، جدی و در عین حال گسترده است به گستردگی ابدیت. با تعمق در تعریف زندگی و نسبت بین زندگی دنیا و آخرت متوجه می‌شویم که زندگی دنیا هدف نیست و سرنوشت ما در جهان آخرت به اعمال و اعتقادات ما در دنیا وابسته است پس شیوه‌ای از زندگی را برمی‌گزینیم که در تضاد با نظام باورها و گسسته از اعتقادات ما نباشد. با این دیدگاه باید سبک

زندگی دینی؛ یعنی شیوه زیست‌مؤمنانه را جست‌وجو کرده، آن را انتخاب کنیم؛ به عبارت دیگر، اگر

پیام هستند بی‌دلیل نیست که می‌بینیم قرآن مجید می‌فرماید: «آدم ستمگر و جهنمی در روز قیامت با تأسف می‌گوید وای بر من، ای کاش فلان کس را دوست نکرده بودم» (سوره فرقان، آیه ۲۸) و این نقش مهم دوست را نشان می‌دهد. امام علی (ع) نیز فرموده است: «هم‌نشینی با هوس‌رانا باعث از یاد رفتن ایمان و حاضر شدن شیطان است.» [میزان‌الحکمه، ج ۲، ص ۷۵۴] پیامبر (ص) نیز از قول حضرت عیسی (ع) در انتخاب دوست می‌فرماید: «با کسی هم‌نشین شوید که دیدنش شما را به یاد خدا اندازد و گفتارش بر دانش شما بیفزاید و کردارش شما را به آخرت تشویق کند.» [همان، ص ۷۵۰]

بی‌خیال و بی‌پروا

راه مهم دیگر رسانه‌ها هستند. متأسفانه بسیاری بی‌آنکه خود بدانند در شیوه زندگی‌شان از رسانه‌های بیگانه پیروی می‌کنند. امروزه کسانی که خود گمراهند از طریق شبکه‌های مختلف سرگرم‌کننده و حتی بازی‌ها به عرضه سبکی از زندگی در



برای انتقال زیرکانه پیام‌هایشان استفاده می‌کنند، پیام‌هایی که دین و فرهنگ ما را هدف گرفته‌اند. آن‌ها می‌خواهند چون آن‌ها مصرف کنیم، چون آن‌ها تفریح کنیم، مانند آن‌ها بپوشیم، چون آن‌ها بیندیشیم و در یک کلام مثل آن‌ها شویم. این رسانه‌ها براساس فرایند و استراتژی قورباغه آرام‌پز^۱ به‌صورت تدریجی تغییرات موردنظر خود را اعمال می‌کنند؛ یعنی به تغییر سبک و مدل زندگی ما می‌پردازند. آن‌ها ابتدا ذائقه فرهنگی ما را برپایه عنصر جذابیت و لذت دگرگون می‌کنند، سپس در حوزه‌های مختلفِ هنجارهای اجتماعی، تغییر ایجاد می‌کنند و در نهایت به نظام اعتقادی ما هجوم می‌برند و این کار چون تدریجی و غیرمستقیم انجام می‌گیرد حساسیت و مقاومت آن‌چنانی را نیز برنمی‌انگیزد. متأسفانه این اتفاق به سهولت در جامعه در حال شکل گرفتن است. حال آیا نباید در استفاده از این رسانه‌ها به‌طور جدی تجدیدنظر کنیم؟ آیا نباید بیاوریم که فقط لذت نمی‌تواند ملاک ما برای دیدن و انتخاب یک برنامه مایه‌ورای باشد؟ آیا نباید اختیار استفاده از رسانه‌ها را خود به‌دست داشته باشیم؟ آیا نباید به ابدیت بیندیشیم و آن‌را فدای لذت‌های زودگذر و پست دنیایی نکنیم؟ و آیا وظیفه نداریم که با اصول درست یک زندگی پاک آشنا شویم و زیستی مؤمنانه را تجربه کنیم؟



بگیرد. چیزی که تأثیرگذاری این بازی‌ها را از دیگر رسانه‌ها بیشتر و مهم‌تر می‌کند حس هم‌ذات‌پنداری کاربر با شخصیت‌های درون بازی است. کاربران چنان در این شخصیت‌ها و اهداف آن محو می‌شوند که با هر پیروزی غرق در شادی و هیجان و با هر شکست غمگین می‌شوند. بنابراین نباید خود را از اثرگذاری رسانه‌ها در حوزه‌های مختلف زندگی مان مصون بدانیم و بی‌خیال و بی‌پروا پای هر بازی و برنامه‌ای بنشینیم. همان‌طور که گفتیم این نوع رسانه‌ها با سودبردن از هیجانات اغلب در پوشش سرگرمی و با جذابیت‌های تصویری و گرافیکی زیاد

قالب‌هایی مدرن، شاد و پراز هیجان مشغولند که بیگانه با فرهنگ و ارزش‌های ماست. آن‌ها می‌کوشند در تمامی زوایای زندگی انسان تغییرات موردنظر خود را اعمال کنند. در بازی‌های رایانه‌ای القای پرخاشگری و نیز القابات سیاسی و عقیدتی موج می‌زند؛ برای مثال در نوعی بازی کاربر می‌خواهد به‌سوی دشمن شلیک کند، اما می‌بیند که باید به مسجد شلیک کند و گرنه بازی را می‌بازد. وی قبل از بازی شاید فکرش را نیز نمی‌کرد که وقتی مسجد را هدف بگیرد برنده است و اگر کلیسا را بزند، بازنده. در یکی دیگر از این بازی‌ها بخشی وجود دارد که کاربر باید به قرآن شلیک کند تا امتیاز

داستان قورباغه آرام‌پز

گرما، سریع می‌جهد. در آزمایشی قورباغه‌ای را داخل ظرف آب سرد قرار دادند سپس آن ظرف را بر روی اجاق گاز گذاشتند و آرام‌آرام درجه حرارت را افزایش دادند. ابتدا قورباغه متوجه تغییرات دمایی نشد و هیچ واکنشی از خود نشان نداد. زمانی که حرارت به ۵۲/۵ درجه رسید قورباغه ناگهان متوجه تغییر شدید حرارت محیطی در مقایسه با بدن خودش شد که به‌دلیل فساد آنزیمی و فلج شدن دیگر قادر به جهش و پریدن نبود.

۱. قورباغه آرام‌پز اصطلاحی است در روان‌شناسی برای تغییرات تدریجی فرد و یا جامعه بدون اینکه او متوجه شود و حساسیتی را برانگیزد. می‌دانیم قورباغه موجودی دوزیست است و سیستم عصبی مرکزی او متصل به لایه‌های درمیک و اپی‌میک است (به جلد و به پوست) و این امر باعث می‌شود بدن قورباغه به تغییر حرارت واکنش شدید و آنی نشان بدهد. زمانی که قورباغه را بر سطح آب گرم قرار دهیم به‌دلیل شدت حساسیتش به



رانندگی روی ماه

سیدامیر سادات موسوی

آسمان در این ماه

سه‌شنبه، ۲۳ مهر

مقارنه مریخ و قلب‌الاسد

ساعت بعد از غروب آفتاب (حوالی اذان مغرب) به جنوب‌غربی آسمان نگاه کن. دو جسم نورانی در کنار هم قرار گرفته‌اند که تا یک ساعت دیگر غروب می‌کنند. بالایی سیاره زهره است و پایینی ستاره قلب‌العقرب.

شنبه، ۲۷ مهر

ماه‌گرفتگی نیم‌سایه‌ای

اول اینکه حواست باشد داریم درباره بامداد شنبه حرف می‌زنیم (جمعه شب)! حوالی ساعت ۲:۳۰ نصف شب، ماه‌گرفتگی شروع می‌شود و در ساعت ۳:۲۰ به اوج می‌رسد. در این زمان ۷۶ درصد ماه، زیر نیم‌سایه زمین قرار گرفته است و شاید بتوانی متوجه شوی. دیگر برو زودتر بخواب که فردا صبح خواب نمانی.

چهارشنبه، ۲۴ مهر

مقارنه زهره و قلب‌العقرب

اگر اهل رصد صبحگاهی نیستی، ناامید نشو. برای تو هم مقارنه داریم. حدوداً نیم

زمان‌هایی که نوشته شده‌اند، تقریباً برای تمام مناطق ایران درست هستند!



شرح عکس

این عکس مربوط به حدود چهل سال پیش است؛ یعنی آخرین سفری که به ماه انجام شد (آپولو ۱۷). یکی از فضانوردان این مأموریت فضایی، در حال رانندگی بر روی ماه است. استفاده از این وسیله نقلیه (ماه‌نورد) باعث شد سطح بیشتری از ماه بررسی شود.

خبر نجومی

سفر به مریخ

سال گذشته یک شرکت بین‌المللی به نام «مارس وان» اعلام کرد در سال ۲۰۲۳ قصد دارد چهار نفر را به مریخ بفرستد. تکنولوژی‌های امروزی فقط اجازه سفر یک‌طرفه به مریخ را مهیا کرده است؛ یعنی این چهار نفر قرار نیست، هیچ‌وقت به زمین بازگردند. البته این پروژه قرار است ادامه پیدا کند و هر دو سال یک‌بار گروه دیگری به مریخ اعزام شوند و در نهایت جمعیت زیادی روی مریخ مستقر شوند. شاید برایتان جالب باشد تاکنون، بیش از هفتاد ایرانی هم برای این سفر اعلام آمادگی کرده‌اند. راستی تو هم دوست داری این بلیت یک‌طرفه را داشته باشی؟

نشانی وب‌گاه این شرکت بین‌المللی با امکان ثبت‌نام:

www.mars-one.com



ماه‌گرفتگی نیم‌سایه‌ای یعنی چی؟

ماه‌گرفتگی‌های درست و حسابی زمانی اتفاق می‌افتند که ماه از داخل سایه زمین عبور کند. با این حال ماه‌گرفتگی‌های نیم‌سایه‌ای هم وقایع جالبی هستند. در این ماه‌گرفتگی‌ها، ماه از درون نیم‌سایه عبور می‌کند. گاهی اوقات چشم انسان به سختی می‌تواند این ماه‌گرفتگی‌ها را متوجه شود. برای همین این ماه‌گرفتگی‌ها نماز آیات ندارند.





در سایه تلاش و کار
هر سختی می شود آسان
کوشش کنیم ای بچه ها
آباد بشه ایرانمان

دوست خوبم، فاطمه

خوشحالم از اینکه شعر طنز می نویسی. تلاشت برای رسیدن به شعر طنز ستودنی است، اما پذیرفتنی نیست. شعر طنز از عناصر مختلفی ساخته می شود. عنصر اصلی را تضاد یا متناقض نمایی تشکیل می دهد. طنز عدم تناسب عرصه های مختلف اجتماعی را نشان می دهد که در ظاهر متناسب به نظر می رسند و این خود مایه خنده می شود. هنر طنزپرداز، کشف و بیان هنرمندانه عدم تناسب در این «متناسبات» است؛ مثلاً وقتی در ایام امتحان همه را در حال خواندن درس نشان می دهی و خود را در حال خواندن رمان، اینجا یک تضاد شکل می گیرد و باعث خنده می شود. البته عناصر دیگری هم وجود دارند که طنزپردازان در آثارشان از آن ها استفاده می کنند، با خواندن شعرهای طنز و تجزیه آن ها می توانی آن عناصر را بهتر بشناسی. برای آرزوی موفقیت می کنم و منتظر آثار دیگر تو هستم.

شب امتحان

دوباره فصل امتحان
آمد و شد بلای جان
از سر استرس شوم
دوباره پوست و استخوان
همه در حال خواندن
کتاب دینی و زبان
منم نشسته گوشه ای
در حال خواندن رمان
یا که دوباره رفته ام
درون یک پیام رسان
مادر بیچاره من
همی گوید: تو ای جوان!
برو سراغ درس و مشق
فیزیک بخوان، شیمی بخوان
گوش منم بسته شده
بر سخنان این و آن
نه پند بابا شنوم
نه حرف و صحبت مامان
خیال امتحان زیست
عذاب می ده روح و روان
خسته شدم ز خواندن
کتاب و یار مهربان
رقابتی شدید و سخت
وجود داره در این میان
اگه که من درس نخونم
به خود رسانده ام زبان

فصل امتحانهای جوان

علیرضا لبش



کوبر

می شوی تا قدحی بنوشی می بینی دور تر می شود و دور تر.

دوست خوبم، کیمیا

نوشته ها با نام کوبر بسیار زیبا بود. از زاویه های دیگر و خلاقانه به کوبر نگاه کرده بودی. در نوشته ها تصویرسازی های زیبایی به چشم می خورد. با جابه جایی کوبر و دریا و پیدا کردن ما به ازای کویری موجودات دریازی تصاویر بکری به وجود آورده ای. همچنین از صنعت جاندارپنداری اشیاء استفاده کرده ای. جاندارپنداری اشیاء یعنی اینکه به یک شیء بی جان صفات یک جاندار را نسبت بدهی؛ مثلاً تو برای کوبر پدر و مادر و برادر تصور کرده ای و همچنین آن را صاحب ژاکت و پیراهن فرض کرده ای. همه اینها نشان از خلاقیت تو دارد و امیدوارم با ادامه نوشتن در آینده شاعر و نویسنده توانایی شوی. منتظر نوشته های زیبای بعدی ات هستم.

رهگذری هستم که به دریایی بیکران می نگرم، اما دریایی وسیع که نه آب دارد نه ماهی، نه صدف دارد، نه جلبک. ماهی های این دریا خرچنگ و آفتاب پرست ها هستند و نهنگش شتر. گیاهانش سبز نیستند بلکه خاردارند و خشن. این دریا نور خورشید را منعکس نمی کند. آری، اینجا کوبر است. کویری که بارها آن را دیده ایم و بی تفاوت از کنارش گذشته ایم. کوبر فرزند دریا و کوهستان است که از مادرش دریا، وسعت و از پدرش تپه های قهوه ای را به ارث برده است. برادرش جنگل است، اما تفاوتش با او درختان خشکیده و خاردار است که ریشه هاشان تا اعماق زمین فرو می روند تا شاید به قطره های آب برسند. پیراهنش نرم و زیباست و همیشه رنگش ثابت است نه برفی می بارد تا ژاکتی سفید برایش ببافد نه بارانی. تا چشم کار می کند آب است و آب، اما نزدیک که



رشد

نامه‌های برقی

در این بخش به نامه‌های الکترونیکی یا برقی شما پاسخ می‌دهیم. به نظر شما پست الکترونیک مجله به چه دردی می‌خورد؟ پس منتظر نامه‌های برقی شما هستیم.

مریم عابدی شعر طنزی با عنوان خواستگاری یک خر برایمان فرستاده بود که هرچه سعی کردیم نتوانستیم چاپش کنیم. فکر کردیم شاید به الاغ‌های عزیز بر بخورد. الاغ‌ها هم حیوانند، طنز نمی‌فهمند. حالا خر بیار و باقالی بار کن.

خاطرات روزانه جی کی رولینگ، نویسنده هری پاتر به دوست خوبم پویا حمیدی برآورده بود. دوست من نوشته بود با ملکه نویسندگی شوخی نکنید. دوست من ما با هر که بخوایم شوخی می‌کنیم. مخصوصاً خانم رولینگ که هم صنف ماست و داستان‌هایش را هم دوست داریم. شما هم اگر ناراحتید، یک‌بار دیگر مطلب را بخوانید و بخندید.

پیامک‌های کال!

شاید باور نکنید تعداد زیادی پیامک از طرف شما به مجله رسیده است که همه‌اش هم به تعریف و تمجید از مجله است. حتماً می‌گویید شما که شماره پیامک ندارید، چطور این همه پیامک دریافت کرده‌اید؟ والا ما خودمان هم از همین تعجب کرده‌ایم. مانده‌ایم حیران و انگشت به دهان. گفتیم حالا که شماره پیامک نداریم این قدر پیامک فرستاده‌اید وای به حال آنکه شماره پیامک به شما بدهیم. تصمیم گرفتیم به‌زودی یک شماره پیامک برای مجله راه‌اندازی کنیم تا شما بتوانید نظر و پیشنهاد و حتی انتقادات خود را در مورد مجله به شماره مربوطه پیامک کنید. ما این‌طور آدم‌هایی هستیم.

پیغام در گیر!

از این به بعد می‌خواهیم پیغام‌های شما را هم در این صفحه بیاوریم. مجله مخاطب محور به ما می‌گویند. آن قدر دور مخاطب چرخیده‌ایم که سرمان گیج می‌رود.

خانم ناشناس: «مطلب شیر تو شیر شماره هفت خوب بود، فقط گاوی

که عکسش را انداخته بودید خیلی مریض بود.»

پاسخگو: «اول وقتی زنگ می‌زنید اسم خودتون و مدرسه‌تون رو هم بگید لطفاً. دوم اینکه اون عکس گاو بعد از شیردوشی بوده، قبل از شیردوشی آن قدر بزرگ بود که تو مجله ما جا نمی‌شد.»

حسین محمدی: «صفحات زنگ تفریح خیلی خوبین. اگه می‌شه بیشترش کنید.»
پاسخگو: «از قدیم گفتن زنگ تفریح که زیاد بشه قورباغه تو شور ابوعطا می‌خونه.»
حمید ابراهیمی: «تو شماره شش یه مطلب داشتید به اسم قارچ‌های باکلاس. مگه قارچ باکلاس می‌شه؟»

پاسخگو: «تا حالا قارچ باکلاس نخوردی؟ تو کلاس چی؟ تو کلاس قارچ نخوردی؟»
فائزه کریمی: «اگه ببر ما زندان منقرض شده، شما عکسش رو از کجا آوردید؟»
پاسخگو: «قبل از انقراض یه عکس سه در چهار انداخت داد به ما، بعد منقرض شد؛ یعنی ما یه همچین آدمایی هستیم که با یه همچون برابری روابط حسنه داشتیم.»

طلب

مریم فریدی / شاهین‌دژ

هم‌نشینی دلم می‌خواهد که در این خاک غریب نیست مرا پشت این غصه‌ها ترس نیست مرا عمری است که با این قفس مأنوس شدم
من دلم می‌گیرد از این خاک غریب که در آن قلب انسان‌هایش از سنگ است
آسمانش بی‌ستاره و دل‌تنگ است همه این خواب‌ها نیرنگ است این چه خاکی است؟ چه جایی است؟ فرصتی می‌خواهم تا بر آیم از این خاک غریب
نفسم باد صبا می‌طلبد

دوست خوبم، مریم

خواسته‌ای شعرت دارای مضمون عرفانی باشد، اما موفق نشده‌ای. این مضامین در شعر حافظ و مولوی در خدمت شعر قرار گرفته و شاعرانه بیان شده است، اما در شعر تو شکل کلیشه‌ای به خود گرفته و چیز تازه‌ای را بیان نکرده است. در شعرت وزن را از دست داده‌ای. شعر نیمایی دارای وزن عروضی است و فقط هجاهای وزن کم و زیاد می‌شوند. در شعر نیمایی نمی‌توانی مانند شعر سپید وزن عروضی را به هم بریزی. در هر شعری موسیقی وجود دارد. در بعضی از گونه‌های شعر موسیقی بیرونی؛ از جمله وزن و قافیه وجود دارد و در برخی شعرها موسیقی درونی. در شعر سنتی و شعر نیمایی یا نو وزن و قافیه وجود دارد. هر چند در شعر نو وزن و قافیه به‌گونه‌ای متفاوت از شعر سنتی به‌کار می‌رود. در شعر نو وزن در جایی می‌شکند و هجاهای کم و زیاد می‌شوند و در برخی مواقع وزن تغییر می‌یابد. بیشتر شعر بخوان و بیشتر شعر بنویس و نوشته‌هایت را برای ما بفرست.

میراث تمدن اسلامی

مسلمانان در رشد فرهنگ و تمدن
در جهان چه نقشی داشته‌اند؟

ناصر نادری

می‌گویند آدم نباید خودش از خودش تعریف کند. بهتر است اگر خوبی هم دارد، دیگران بگویند. تصور کنید قرن‌ها به عقب بازگردیم و زمانی را در ذهن بیاوریم که هیچ نشانه‌ای از فرهنگ و تمدن در دنیا نبود. فقط زمین خاکی بود و پدیده‌های طبیعی و انسان.

انسان به تدریج زاد و ولد کرد و جمعیت افزایش یافت. گروه‌های متفاوت بشر در جای‌جای زمین پراکنده شدند و نخستین نشانه‌های فرهنگ و تمدن به وجود آمد؛ خط، زبان، دین، هنر، مسکن، وسیله نقلیه و...

در بین هر قوم و گروه، رهبران دینی، حکمرانان سیاسی، هنرمندان، دانشمندان و... زمینه‌های باروری بیشتر را در عرصه فرهنگ و تمدن پدید آوردند. در شکل‌گیری و تکوین مظاهر فرهنگ و تمدن بشری، همه ملل سهم داشته‌اند. البته در این بین، برخی، تأثیر عمیق‌تری داشته‌اند؛ از جمله، ملل ایران (به عنوان یکی از کشورهای مهم مسلمانان)، هند، مصر، چین و یونان. در اینجا، برای نشان دادن اهمیت فرهنگ و تمدن اسلامی و تأثیر دانشمندان مسلمان در تاریخ علم جهان، نظر برخی از صاحب‌نظران و مورخان تحلیل‌گر غربی را می‌آوریم:

آخرین شاخصار

جرج سارتن (۱۸۸۴-۱۹۵۶)

مورخ علم آمریکایی:

شگفت‌انگیزترین حادثه، به‌طور حتم پیدایش و رشد انفجاری اسلام بود. هجرت که نمایشگر مبدأ حقیقی آن است، در ۶۲۲ م اتفاق افتاد. پیامبر ده سال پس از آن (۶۳۲ م) رحلت کرد... دین محمدی یا به عبارت دیگر، اسلام، سومین و آخرین شاخصار مهم ادیان یکتاپرستی است... از اواسط سده هشتم تا سده دوازدهم میلادی، فرهنگ لاتینی تقریباً به‌طور مطلق، در پس فرهنگ اسلامی قرار گرفت... رکود فکری که در نیمه دوم سده هفتم در نیمه اول سده هشتم میلادی، دست‌کم در مورد اروپا و خاور نزدیک

نشانه‌های حقیقت

فرانسوا ولتر (۱۶۹۴-۱۷۷۸)

نویسنده و فیلسوف فرانسوی:

«در دوران توحش و نادانی، پس از سقوط امپراطوری روم، مسیحیان همه‌چیز را از مسلمانان آموختند؛ مانند هیئت، شیمی، طب، ریاضیات و غیره. و از همان قرون اولیه هجری ناگزیر شدند برای فراگرفتن علوم متداول آن روزگار به آنان روی آورند.»



نیروی زندگی تازه

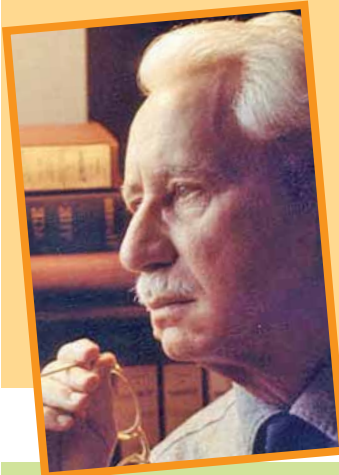
«جان برنال»، محقق ایرلندی، در کتاب «علم در تاریخ» می‌نویسد: «ظهور اسلام ناگهانی بود. طی پنج سال پس از مرگ رهبر اسلام که در سال ۶۳۲ م (۱۱ هجری قمری) اتفاق افتاد، سپاه اسلام، لشکریان روم و ایران را به‌طور قاطع شکست دادند... تا قرن هشتم میلادی، دامنه فتوحات خود را در آسیای مرکزی تا اسپانیا گسترش دادند. نه‌تنها مستعمرات رومیان در آسیا و آفریقا - به استثنای آسیای صغیر - به دست مسلمانان افتاد؛ بلکه سرتاسر شاهنشاهی ساسانی که تا آسیای مرکزی و هندوستان می‌رسید، به تبعیت اسلام درآمد. آن دوره به بعد، اکثر این مناطق وسیع، فرهنگ، مذهب و زبان علمی مشترک پیدا کردند.

حتی چندین قرن همه شهرهای اسلام دارای حکومتی واحد و تجارتی مشترک بودند... مسیحیت که به دین رسمی امپراتوری تبدیل شده بود، به‌جای اینکه بتواند مقاومت مردم آسیا و آفریقا را در برابر اسلام برانگیزد، بیشتر موجبات سستی و تسلیم آنان را فراهم می‌آورد. از طرف دیگر، ساکنان دیار مشرق که بیشتر مردمان مسیحیت رسمی بودند، خود را تحت حکومت خلفای اسلامی آسوده‌تر می‌دیدند و علم طغیان را برمی‌افراشتند... در سرتاسر قلمرو اسلام، از «قرطبه» تا «بخارا» هیچ مرکزی مثل روم وجود نداشت که شیره اقتصادی امپراتوری را می‌مکید. مکه، مرکزی مذهبی بود و به هیچ‌وجه مرکزیت اقتصادی یا سیاسی یا فرهنگی نداشت، با اینکه چنین مرکزیتی وجود نداشت، شهرهای قدیمی مانند اسکندریه، انطاکیه و دمشق، نیروی زندگی تازه‌ای پیدا کردند، و در مناطق مختلف، شهرهای تازه‌ای طبق الگوی این شهرها به‌وجود آمدند و توسعه پیدا کردند که می‌توان از پایتخت‌هایی مانند قاهره، بغداد و قرطبه نام برد.»

راهی به سوی بهشت

ویل دورانت (۱۸۸۵-۱۹۸۱)
تاریخ‌نگار آمریکایی:

«به‌طوری که از احادیث نبوی معلوم می‌شود، پیغمبر، مردم را به طلب علم تشویق می‌کرد و این کار را محترم می‌داشت و از این جهت، با اغلب مصلحان دینی تفاوت داشت. او گفته بود: هر که به راهی برود که علمی بجوید، خدا برایش راهی به سوی بهشت می‌گشاید.»



با نگاهی کوتاه به سخنان این دانشمندان بزرگ غربی به بزرگی نقش و خدمات علمی مسلمانان در تاریخ علم و عرصه فرهنگ و تمدن پی می‌بریم. در شماره بعد، به دلایل شکل‌گیری فرهنگ و تمدن مسلمانان خواهیم پرداخت. تا شماره بعد.

عبارت‌اند از: دوره جابر بن حیان، دوره خوارزمی، دوره رازی، دوره مسعودی، دوره بوزجانی، دوره ابوریحان بیرونی و دوره حکیم عمر خیام...»



محسوس بود، عصر تجدید فعالیتی را به دنبال داشت. این امر تا حدودی کاملاً مدیون پیشگامی مسلمانان بود... تاریخ دست‌آوردهای علمی بشر به چند دوره تقسیم می‌شود. اگر هر دوره برابر با نیم قرن باشد و به هر دوره، یک شخصیت را نسبت دهیم، بایستی سال‌های ۴۵۰ تا ۴۰۰ قبل از میلاد را «دوره افلاطون» و نیم قرن‌های بعدی را «دوره ارسطو»، «دوره اقلیدس»، «دوره ارشمیدس» و... بنامیم. سال‌های ۶۰۰ تا ۷۰۰ میلادی نیز «دوران هسوان ستانگ وای چینگ» در چین است. اما از سال ۷۵۰ تا ۱۱۰۰ میلادی؛ یعنی ۳۵۰ سال متوالی را باید مختص دانشمندان مسلمان بدانیم که به هفت دوره علمی تقسیم می‌شوند. این دوره‌ها

خنده

دوستان عزیز، سلام

حتماً صفحات طنز رشد جوان را مشاهده و مطالعه کرده‌اید و شاید تا به حال مطالب طنزی به ذهنتان رسیده و احتمالاً خواسته‌اید که آن را به‌صورت نظم و نثر درآورید. حال می‌خواهیم یک مسابقه طنز برایتان در همین صفحه ترتیب بدهیم. نوشته‌های طنزآمیز خودتان را به‌صورت شعر، داستان، خاطره، نثر یا کاری‌کلماتور بنویسید و برای ما بفرستید. ما هم نوشته‌های شما را به کمک دوستان طنزپرداز مجله بررسی می‌کنیم و بهترین‌هایشان را در این صفحه چاپ می‌کنیم. در ضمن جوایز نفیسی به طنزهای منتخب تعلق می‌گیرد. شاید هم از شما برای همکاری در نشریه دعوت به‌عمل آوریم. خلاصه سنگ مفت و گنجشک مفت. شمایی که فکر می‌کنید استعداد طنزنویسی و خنداندن دیگران را دارید دست به‌قلم شوید. خدا را چه دیدید؟ شاید در آینده شما هم از طنزپردازان نامی کشور شدید. خیلی از طنزپردازان از همین جاها شروع کرده‌اند. پس منتظر آثار طنزآمیز شما هستیم. به شدت!

خواندنی‌های تاریخی!

مهرماه/ الیور توربست

در این قسمت، برخی مناسبت‌های تاریخی و علمی همراه را در طول تاریخ بشریت از دریچه طنز بررسی می‌کنیم؛ با ما همراه باشید!

● اسکندر مقدونی با داریوش سوم در دشت «گوگامل» جنگید. در این جنگ به‌رغم برتری قوای داریوش سوم بر اسکندر، نیروهای هخامنشی تارومار شدند و داریوش فرار کرد. گویا جناب سعدی قرن‌ها بعد با نگاهی به این جنگ بود که سرود: اسب لاغر میان به‌کار آید/ روز میدان نه گاو پرواری!

● شورش تاریخی معروف به «سیزدهم واندیمیر» در پاریس اتفاق افتاد. این قیام را یک سردار ۲۶ ساله به نام ناپلئون بناپارت با پنج هزار سرباز فرو نشاند. در این ماجرا عده زیادی کشته شدند. همین‌جا بود که برای اولین بار، ناپلئون فهمید در دو کار استعداد دارد؛ امپراطوری و کشتار!

● اولین برنامه موسیقی جهان از رادیو پخش شد؛ یعنی بزرگ‌ترین قدم برای توسعه رادیو برداشته شد و از آن روز به بعد سیل تقاضاها برای پخش آهنگ‌های درخواستی در جهان آغاز شد که تا امروز هم ادامه دارد!

● روالد آموندسن، قطب‌شناس معروف نروژی، که او را «فاتح قطب جنوب» لقب داده‌اند، به دنیا آمد. آموندسن در جوانی به نیروی دریایی نروژ پیوست و بعدها به مقام کاپیتانی رسید و چون اطلاعات بسیاری از قطب داشت و از طرفی حسابی هم گرمایی بود، مأمور فتح قطب جنوب شد!

● سفر بیست ساله «مارکوپولو»، جهانگرد ایتالیایی، پایان

یافت. او تجربه سفرهایش را در کتابی به نام «عجایب» نوشت؛ کتابی که تا آخرین روز عمرش هر بار آن را خواند بیشتر از دفعه قبل تعجب کرد و با شکسته‌نفسی خطاب به خودش گفت: «بابا تو دیگه کی هستی؟!»

● جرج استفنسون، مخترع راه‌آهن بعد از ۶۷ سال زندگی، سوار قطار مرگ شد و دنیا را ترک کرد. او پس از سال‌ها آزمایش علمی - از جمله چرخاندن فرفره روی بخار کتری در حال جوش! - در ۲۵ ژوئیه ۱۸۱۴ اولین لکوموتیو را به راه انداخت.

● سرزمین تاریخی «بابل» بعد از جنگی سخت به تصرف کوروش درآمد. این سرزمین در ۱۶۰ کیلومتری جنوب شرقی بغداد امروزی قرار داشت که آن زمان «نبونید» اداره‌اش می‌کرد. ببا وجودی که بابل دارای حصارهای محکمی بود، کوروش در اقدامی ای کیو سان وار (!) دستور داد تا مسیر رود دجله را تغییر دادند و سپاهیان‌ش از بستر رودخانه وارد بابل شدند.

● «پابلو پیکاسو» از نقاشان مشهور قرن بیستم در اسپانیا متولد شد. او نقاشی را از هشت سالگی با کشیدن خانه دودکش‌دار و خورشید در حال غروب شروع کرد و از سال ۱۹۰۰ سبک جدید کوبیسم را در پیش گرفت. البته به‌نظر برخی کارشناسان بهترین کارش همان نقاشی هشت سالگی‌اش بوده و بس!

● لویی پاستور از دانشمندهای معروف قرن نوزدهم میلادی، از دنیا رفت. پاستور اولین کسی بود که فهمید شیوع خیلی بیماری‌ها، زیر میکروب‌هاست... با وجود آنکه پاستور در دنیای ما انسان‌ها بسیار محبوب است، اما در دنیای باکتری‌ها بسیار منفور است و سایه‌اش را با تیر می‌زنند!

آدم‌های غیر معمولی

**نویسنده: سنجاق قفلی
پخمه و نخبه**

پخمه و نخبه دو هم‌کلاسی بودند که ضریب هوشی و استعداد یکسان داشتند، ولی در نهایت یکی شد پخمه، یکی شد نخبه.

معلم: «نخبه‌جان انشا تو بخون.»

نخبه دانش‌آموزی لاغر و خجالتی با عینک بزرگ است که پای تخته می‌آید و انشایش را می‌خواند.

نخبه: «موضوع انشاء: در آینده می‌خواهید چه کاره شوید؟ بر همگان واضح و مبرهن است که ما می‌خواهیم ادامه تحصیل بدهیم و در آینده نخبه شویم و برای خود و جامعه‌مان مفید واقع شویم. من در این انشاء حتی می‌توانم بگویم علم بهتر از ثروت است و حتی می‌توانم بهار را توصیف کنم و بگویم تابستان خود را چگونه گذرانده‌ام. یعنی من این‌قدر نخبه هستم که در یک انشاء می‌توانم تمام موضوعات را بگنجانم. ما از این انشاء نتیجه می‌گیریم که علم بهتر است و باید در بهار و تابستان به جامعه‌مان خدمت کنیم.»

معلم: «آفرین. بیست. برو بشین. پخمه تو بیا پای تخته.»

پخمه: «آقا اجازه! با ما بودید؟»

معلم: «مگه تو این کلاس پخمه دیگه‌ای جز تو هست؟»

پخمه: «ها؟»

معلم: «هیچی، بیا انشاء تو بخون.»

پخمه پای تخته می‌آید و انشای خود را این‌طور شروع می‌کند:

موضوع املاء: در آینده می‌خواهید چه کاره شوید؟ بر همگان مبرهن است که ما مزغ خوبی هستیم و در آینده می‌خواهیم فرار مزغ‌ها کنیم.

معلم: «عزیزم مزغ نه مزغ.»

پخمه: «ها؟»

معلم: «تو اصلاً می‌دونی مزغ یعنی چه؟»

پخمه: «ها؟»

معلم: «مزغ عزیزم. مزغ داخل کاسه سره.»

پخمه: «ها؟»

معلم: «پای تخته بنویس مزغ.»

پخمه: «ها؟»

معلم: «عزیزم مزغ از سه حرف تشکیل شده. میم غین

زا. حروفشو بکش م غ ز.»

پخمه: «ها؟»

معلم: «هیچی تو برو همون فرار مزغ‌ها تو انجام بده.»

پخمه: «بعله. ما از این انشاء نتیجه می‌گیریم که علم بهتر

است یا ثروت؟ها؟»

معلم (رو به نویسنده): «تو اصلاً می‌دونی استعداد و ضریب

هوشی یعنی چه؟ از برابری چه تصویری داری؟ چرا می‌گی

این دو تا استعدادشون برابره؟»

نویسنده: «ها؟»



کاری کلماتور

عبدالعلی اثنی‌عشری

حواسم را جمع کردم تا حواس کسی را پرت نکنم.

همیشه حرف آخر را سکوت می‌زند.

جمال‌الدین احمدیان

خورشید، آب گرمکن دریاست.

محمدعلی امیرگل

چون ابد را در پیش داریم، باید ادب را هم در پیش داشته باشیم.

صندلی‌ها از همه مؤدب‌تر می‌نشینند.

حامد بذرافکن

خیابان از بین جنگل رفت و جنگل از بین رفت.

طنز یا نیش آدم‌ها را باز می‌کند یا مشت آن‌ها را.



اکبر توانا

بعضی‌ها برای اینکه دستشان به دهانشان برسد گردنشان را کج می‌کنند.

صابر قدیمی

کفش‌هایم به ریش من می‌خندند، لباس‌هایم به تنم زار می‌زنند و من در آینه فیلم اشک‌ها و لبخندها را تماشا می‌کنم.



صدای مشاور!

نویسنده: آقا کوچولو

به جای سر، واژه پوست را بگذارید و برای فرزندان تکرار کنید. امیدوارم نتیجه بدهد و زندگی شما مثل سابق خشک و عادی شود!

آقا لطفاً یک صحبتی هم با پدر بنده بفرمایید. آخر من به عنوان یک جوان نمی توانم وقتی می روم سلمانی موهایم را کوتاه کنم، یک مدل مختصری به آن ها بدهم؟ یکی نیست به پدر ما بگوید مگر وقتی زمان جوانی شما مدل موی آلمانی مد بود کسی به شما می گفت که موهایتان را آلمانی نزنید؟ خودم در آلبوممان چند عکس از جوانی های پدرم با موهای مدل آلمانی دیدم. خلاصه، بابای ما بدجوری به مدل موهای تازه من گیر داده. اصلاً عکسی از این مدل جدید برایتان می فرستم، شما قضاوت کنید که این مدل مو برای یک جوان طبیعی هست یا نه؟

یک جوان تازه از سلمانی برگشته!



مشاور: مدل موی تازه شما حیرت بنده و همکارانم را برانگیخت! البته جوانی کردن به اندازه و به جا خیلی هم خوب است، ولی این مدل مو ربطی به جوانی ندارد و احتمالاً سلمانی محله تان موقع اصلاح سر شما عینک ته استکانی اش را جا گذاشته بوده... در ضمن خدا را شکر کنید بنده جای پدر شما نیستم و گرنه اول موهایتان را از ته می تراشیدم بعد سر فرصت شروع می کردم به نصیحت کردن!

آقای مشاور، لطف کنید به بانک ها و شرکت های تولید سس و کنسرو تذکر بدهید؛ چون با این جایزه هایی که گذاشتند، یک عمر پندهای اخلاقی ما را به باد دادند. دیروز در بستر مرگ داشتم بچه هایم را نصیحت می کردم که باید کار کنند و پول دربیاورند و در کمرکش خواندن این شعر بودم «نابرده رنج گنج میسر نمی شود/ مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد!» که ناگهان تلفن های همراه بچه ها زنگ خورد و یکی شان برنده جایزه بانک شد و آن یکی برنده جایزه شرکت تولید سس و سسومی هم جایزه یکی از این اپراتورهای تلفن همراه را برد، من هم همان جا از غصه، نصفه نیمه دق کردم... لطفاً زودتر راهنمایی بفرمایید؛ چون من باید دیروز بعد از خواندن آن بیت بلافاصله می مردم، ولی به زحمت توانستم برای گرفتن مشاوره از شما یک روز اضافه عمر کنم...

با احترام

یک دهقان زحمتکش و افسرده!

مشاور: پدرجان! البته شعر شما هنوز هم از درجه اعتبار ساقط نشده؛ چون کلی آدم دیگر رفته اند با زحمت زیاد پول به دست آورده اند و سس گوجه خریده اند و در بانک حساب باز کرده اند و با تلفن همراه حرف زده اند که قرعه فال جایزه اش به نام فرزندان شما افتاده. حالا خودتان را ناراحت نکنید. فقط این جمله قصار را هم برایشان بگویید که: دیگران کاشتند شما بردید؛ شما هم بکارید تا روزی دیگران ببرند! سلامت و صحت شما را در سفر پیش رو آرزومندم!

آقای مشاور، دخترهای من تحت تأثیر بعضی از این تبلیغات تلویزیونی قرار گرفتند و برای تقویت پوستشان از صبح تا شب بزاق مارمولک، عصاره عرق کف پای ملخ و ترشحات عطسه حلزون به پوستشان می مالند. ما توی این خانه به هر چه دست می زنیم در اثر تماس با یکی از این عصاره ها لرج و چسبناک شده. خلاصه وضعیت چندان آوری در خانه ما حاکم است. به حرف ما که گوش نمی دهند، لطفاً شما نصیحتشان کنید که این قدر گول تبلیغات را نخورند!

یک پدر لرج و چسبناک!

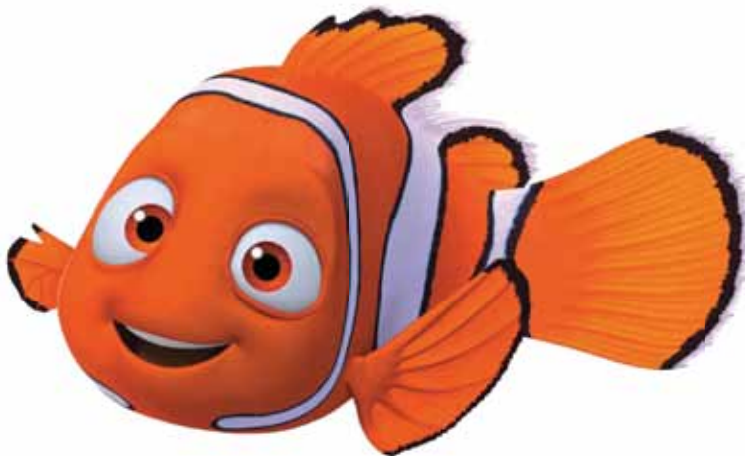
مشاور: از قول بنده به دختر خانم هایتان بفرمایید با یک ذره بین به دقت به پوست این حشرات و جانوران نگاه کنند، اگر از عصاره هایشان کاری برمی آمد اول روی پوست خودشان اثر داشت! به قول قدیمی ها: کل اگر طیب بودی، سر خود دوا نمودی! حالا شما در این ضرب المثل به جای کل حلزون و

تابستان خود را چگونه گذراندید؟

خاطره‌ای از نمو
نویسنده: گردعالی

تابستان امسال با هشت‌پا و عروس دریایی به دریای خزر رفتیم تا از نزدیک با ماهی‌های خوشمزه و بانمک آن آشنا شویم. روز اول، همان‌طور که شنا می‌کردیم، ناگهان احساس کردم تور ماهی‌گیری گیر افتادم. علاوه بر ترسی که مرا فراگرفته بود، بویی عجیب داشت بی‌هوشم می‌کرد که با کمک دوستانم از داخل تور بیرون آمدم. چند روز بعد فهمیدم آن چیزی که فکر می‌کردم تور ماهی‌گیری است، موجودی بدبو به نام جوراب دریایی بود که از زیر مجموعه‌های زباله‌های دریایی است. تا یادم نرفته بگویم دردناک‌ترین آشغال دریایی که با آن مواجه شدیم، قوطی کنسروی بود که عطر پدربزرگم داخلش بود.

روز دوم یک ماهی گلی به ما نزدیک شد و از عروس دریایی اسمش را پرسید. وقتی اسم عروس دریایی را شنید با تعجب گفت: «پس داماد کجاست؟» عروس دریایی خندید و جواب داد: «اسم من عروس دریایی است و اسمم ربطی به خودم ندارد.» ماهی گلی تشکر کرد و رفت، ولی پس از چند ثانیه دوباره برگشت و گفت: «راستی نگفتید داماد کجاست؟!» عروس دریایی گفت: «عرض کردم که فقط نامم عروس دریایی است و دامادی در کار نیست. تازه به این زودی‌ها هم قصد ازدواج ندارم.» ماهی گلی خداحافظی کرد و رفت، اما دوباره نعره‌زنان به‌سوی ما شنا کرد و گفت: «چرا به من نمی‌گویید داماد کیه؟ کیه؟!» در این لحظه هشت‌پا توضیح داد ماهی گلی‌ها حافظه کوتاه‌مدت ندارند و همه چیز را از یاد می‌برند. خلاصه تا دو روز دنبال ما راه افتاده بود و دائم سؤال خودش را می‌پرسید تا اینکه چند ماهی آمدند و به جرم مزاحمت سوار لاک‌پشتش کردند و رفتند. روز آخر دست و پای هشت‌پا لای خزه‌های لب دریا گیر کرده بود و مجبور شدیم تعدادی از پاهایش را ببریم تا نجات پیدا کند. با ناراحتی از این اتفاق داشتیم برمی‌گشتیم که ناگهان دیدیم ماهی گلی با کل خانواده‌اش آمده‌اند خواستگاری عروس دریایی و همه با هم پشت سرهم می‌پرستند: «عروس خانم و کیلیم؟! چشم‌تان روز بد نبیند، بدون توقف و شبانه‌روزی شنا کردیم تا برسیم به شهرمان. این بود خاطره من از تابستانی که گذشت.



داستانک

تقلب

نویسنده: پاکی

چشمش به مراقب جلسه امتحان بود. برخلاف بقیه دانش‌آموزان هیچ استرسی نداشت؛ چون مطمئن بود جواب همه سؤالات در آستینش است. لبخندی به شاگرد اول کلاس زد و با خوشحالی برگه تقلب را از آستینش درآورد:

خط مادرش بود. تصمیم گرفت لااقل بعد از امتحان برود خریدها را انجام بدهد. در راه سعی می‌کرد قیافه پدرش را تصور کند وقتی که با تعجب تقلب‌ها را می‌خواند.

ایستگاه شعر

در وصف رشد جوان

خواننده بلخی

در کوچه ریاضی و زبان می‌خوانیم
در پارک برای امتحان می‌خوانیم
در شهر برای درس‌خواندن جا هست
در مدرسه هی رشد جوان می‌خوانیم

در باب تنبلی به‌صورت دوان‌دوان

بُتن طلائی

در خانه نشست‌های شب و روز که چی؟
امروز درست مثل دیروز که چی؟
گفتم که بیا دوان دوان تا صحرا
گفتی بدوم شوم عرق‌سوز که چی؟

در نکویش زباله پراکنی و ستایش سهراب

بُتن طلائی

ای برادر آشغالت را در اینجا ول نکن
ول میان جاده‌ها و جنگل و ساحل نکن
مرسی از اینکه به حرف من توجه می‌کنی
لطف کن بی‌زحمت آب رود را هم گل نکن

نی و مولانا

«بشنو از نی چون حکایت می کند

از جدایی‌ها شکایت می کند»

این آغاز مثنوی معنوی مولاناست؛ کتابی که حاصل پربارترین دوران عمر مولوی است. مولانا بیش از پنجاه سال داشت که نظم مثنوی را آغاز کرد. اهمیت مثنوی نه از آن رو که از آثار قدیم ادبیات فارسی است؛ بلکه از آن سبب است که برای بشر سرگشته امروز پیام وارستگی و رهایی دارد. این نی همان مولاناست که به عنوان یک انسان آگاه و آشنا با حقایق عالم معنا، خود را اسیر این جهان مادی می بیند و شکایت می کند که چرا روح آزاده او از نیستان عالم معنا بریده شده است. او در مثنوی و دیوان شمس، بارها خود یا انسان آگاه را به نی و چنگ تشبیه کرده است. جلال الدین محمد بلخی معروف به مولوی و مولانا و رومی ششم ربیع الاول ۶۰۴ ق در بلخ متولد شد. با استناد به برخی اشعارش تخلص او را «خاموش»، «خَموش» و «خَامُش» دانسته اند. مثنوی معنوی، دیوان شمس، رباعیات، فیه مافیه، مجالس سبعه و مکتوبات از جمله آثار مولانا هستند. مولانا، در غروب یکشنبه پنجم جمادی الآخر ۶۷۲ ق درگذشت.



قربانگاه سرخ

عید سعید قربان

اسماعیل را بر خاک می افکنی؛

در پیش پای تصمیم خویش.

پیش چشم حق بین خویش؛

دندان غفلت بر جگر می فشری و دل در خدا می بندی؛

ای همه حق شده، ای به منا آمده، تیغ را بر حلقوم اسماعیل خویش نه!

و...گوسفندی را سر ببر!

که خدای ابراهیم تشنه خون نیست، نیازمند اسماعیل تو نیست؛

خدا خود، فدیة اسماعیل تو را می پردازد؛ این همه، برای آن بود که تو را تا به اینجا بکشانند!

از تنگنای سیاه خانهات، ای قربانی سه سایه ابلیس!

تا قربانگاه سرخ منا، ای بت شکن توحید!

و اکنون، ای که در راه خدا، تیغ بر حلقوم اسماعیل نهادی؛ به منا آمدی تا اسماعیل را بکشی، اما دست هایت اکنون به خون ابلیس آغشته است، و اسماعیل را سرشار

افتخار در کنار داری.

شگفتا! در این کوهستان، چه درس ها به آدمی می آموزند! اکنون، ابراهیم شده ای، ابلیس را به خاک افکنده ای، اسماعیل را از قربانگاه بازگردان، آنچه باید ذبح می کردی، اسماعیل نبود، بند اسماعیل بود، دست آویز ابلیس، اسماعیل خود محبوب خداست، عطیة خداست، او را خدا خود به تو بخشید و اکنون خدا بود که فدیة اش را خود پرداخت؛ اسماعیل را از قربانگاه بازآور، با هم از جبهه منا بازگردید، از میعادگاه خدا، رسالت توحید ابراهیمی، بر دوش، به سوی خلق، برای بنیاد سرزمین حرام، زمان حرام، جامعۀ حرام، حریم پاک و امن خدا، بنای خانۀ آزادی برای مردم، پناهگاه امنیت و آزادی و برابری و عشق!

اکنون همه چیز پایان یافته است، حج به نهایت رسیده است. کجا؟ در منا! شگفتا! پشت دیوار مکه! حالا عید شده است.

[مجموعه آثار ۶]

دکتر علی شریعتی، ص ۱۸۰، انتشارات الهام

نشانه ایمان

سه خصلت است که هر کس دارای آن باشد ایمان به خدا را کامل کرده است: هرگاه خشنود شد، خشنودی او را در باطل وارد نکند. هرگاه خشمگین شد، خشمش او را از مرز حق بیرون نبرد.

هرگاه قدرتمند شد، قدرتش دست او را به چیزی که حق او نیست، دراز ننماید.

[مناقب آل ابطالب، ج ۴، ص ۲۰۸]

شهادت امام محمد تقی (ع)

۱۴ مهر

لحظه‌های غربت و تنهایی

خدا حافظ مدینه، خدا حافظ جد عظیم الشان یا محمد (ص)، خدا حافظ مادر مهر و عاطفه، فاطمه (ص)، امام جواد (ع) با دوستان وداع کرد. هادی هفت ساله را به سینه خود فشرد. دلش تاب جدایی نمی‌آورد، برایش دعا خواند و بازوانش را بیش از پیش فشرد. چشم از مهر روی سمانه گرفتن چه دردناک بود؛ مثل به محاق افتادن ماه در چاه غربت و تنهایی. خلیفه مستبد، معتصم عباسی دوباره امام جواد را به بغداد احضار کرده بود. برای او این سفر مثل سفرهای گذشته نبود، سفر بوی رفتن می‌داد؛ سفر به سوی خدا. شهادت این امام در ۲۵ سالگی در بغداد اتفاق افتاد، بر اثر زهری که به دستور معتصم عباسی، ام‌الفضل (همسر امام جواد (ع)، دختر مأمون عباسی) به آن حضرت داد.



بزرگداشت حافظ

۲۰ مهر

قاری و شاعر

در قرن هشتم هجری در شیراز، قاریان و حافظان قرآن فراوان بودند. می‌گفتند مردم هیچ شهری در ایران به‌خوبی شیرازی‌ها قرآن نمی‌خوانند. خواجه شمس‌الدین محمد، ملقب به حافظ شیرازی هم نه فقط قرآن را با صدای خوبی قرائت می‌کرد بلکه حافظ قرآن هم بود، همان‌گونه که خود در یکی از غزل‌هایش می‌گوید:

«عشقت رسد به فریاد، از خود به‌سان حافظ قرآن زبر بخوانی در چارده روایت»
حافظ، چیره‌دست‌ترین غزل‌سرای زبان فارسی افکار عمیق عرفانی را با لطیف‌ترین و شاعرانه‌ترین کلمات بیان کرده است. دیوان حافظ حدود پانصد غزل، چند قصیده، دو مثنوی، چندین قطعه و تعدادی رباعی دربردارد و تاکنون بیش از چهارصد بار به زبان فارسی و دیگر زبان‌های جهان چاپ شده است.

هجرت امام خمینی (ره) از عراق به پاریس

۱۳ مهر

از نجف تا نوفل لوشاتو

سال ۱۳۵۷ رژیم شاه بر آن شد تا برای اخراج امام از عراق دست به کار شود. امام که حاضر به ترک مبارزه نبودند تصمیم گرفتند از عراق به سوریه بروند و قرار شد از طریق کویت عازم سوریه شوند، اما مقامات کویت از ورود امام جلوگیری کردند. امام شب را در بصره گذراندند. همان شب تصمیم گرفتند به پاریس هجرت کنند و در پیمایی به ملت دلایل هجرت خود را چنین بیان نمودند. «اکنون که من به ناچار باید ترک جوار امیرالمؤمنین، علیه‌السلام، را نمایم و در کشورهای اسلامی دست خود را برای خدمت به شما ملت محروم که مورد هجوم همه‌جانبه اجانب و وابستگان به آنان هستید، باز نمی‌بینم و از ورود به کویت با داشتن اجازه ممانعت نموده‌اند، به سوی فرانسه پرواز می‌کنم. پیش من مکان معینی مطرح نیست؛ عمل به تکلیف الهی مطرح است.

مصالح عالیة اسلام و مسلمین مطرح است. ما و شما، امروز که نهضت اسلامی به مرتبه حساسی رسیده است، مسئول هستیم. اسلام از ما انتظار دارد.» اما رژیم شاه هرگز نمی‌دانست این هجرت بزرگ‌ترین هجرت تاریخی ایران خواهد شد. با اقامت امام خمینی (ره) در فرانسه، دهکده کوچک نوفل لوشاتو به کانون مهم‌ترین اخبار جهان تبدیل شد و پس از چندماه به پیروزی انقلاب اسلامی منجر شد.





جنگ روبات‌ها

بازی پرهیجان «لاست پلنت» سال‌هاست که در بین بازی‌خورها پرطرفدار است و بعد از به بازار آمدن هر نسخه همه منتظر سری جدید آن می‌نشینند. شرکت «کپ‌کام» تولیدکننده این بازی، از سال ۲۰۰۶ این بازی را به بازار ارائه کرده است. سری اول که با پسوند شرایط ویژه (Extreme Condition) به بازار عرضه شد، با استقبال زیادی روبه‌رو شد. اولین نسخه فقط برای کنسول بازی ایکس‌باکس و پلی‌استیشن عرضه شد، اما بعدها به دلیل استقبال فراوان برای سیستم عامل ویندوز نیز نسخه‌ای به



بردن بازی با استفاده از این امکانات، لذت بازی را دوچندان کرده است. در نمایشگاه سالانه E3 پنجمین سری با نام «Lost Planet ۳» از این مجموعه نیز برای سال ۲۰۱۳ به علاقه‌مندان معرفی شد و قرار است پاییز روانه بازار شود.

فروش رسید. این بازی که به‌صورت سوم شخص است به‌دلیل فضاسازی‌های بسیار خوب مخصوصاً در محیط‌های برفی بسیار مورد توجه منتقدان قرار گرفته است. همچنین امکان استفاده از ابزارآلاتی مانند انواع روبات‌ها و ماشین‌های عجیب و غریب و توانایی‌های جدید در پیش

نوشیدنی کفیر، با دوهزار سال قدمت

تهیه کرد. این محصول لبنی آرامش‌بخش سیستم عصبی است، بر عملکرد صحیح کلیه و کبد، سهولت هضم، تقویت سیستم ایمنی تأثیر به‌سزایی دارد و اختلالات خواب و افسردگی را کاهش می‌دهد.

کفیر در رژیم‌های لاغری توصیه می‌شود؛ زیرا از عوارض جانبی رژیم روی دستگاه عصبی جلوگیری می‌کند.

این نوشیدنی تخمیری همچنین می‌تواند با داشتن انواع ویتامین‌ها و مواد مغذی جایگزین خوبی برای نوشیدنی‌های مصنوعی باشد، به‌ویژه نوشابه‌های گازدار که دارای مواد شیمیایی مضر هستند.



کفیر نوشیدنی سودمندی است که از تخمیر شیر به‌دست می‌آید. گفته می‌شود قدمت‌ش به دوهزار سال پیش می‌رسد. خاستگاه این نوشیدنی به کوه‌های قفقاز برمی‌گردد. مردم این منطقه به طول عمر و سلامتی شهرت دارند و اکسیر جوانی‌شان کفیر است. کفیر محصول تخمیر شیر در مجاورت دانه‌های کفیر است. میکرواورگانیزم‌های دانه‌های کفیر غیربیماری‌زا هستند. آن‌ها ترکیبی تغییرپذیر دارند و این بستگی به عواملی همچون منبع چربی شیر، ترکیب دانه‌ها و روش فراوری آن دارد.

کفیر را می‌توان از شیر گاو، گوسفند، بز و همین‌طور از شیر سویا

نمایشگاه سالانه E3

همه کسانی که تمام هوش و حواسشان به دنیای دیجیتال، کامپیوتر و بازی است حتماً نمایشگاه E3 را می‌شناسند. این نمایشگاه که از سال ۱۹۹۶ به شکل سالانه در لس‌آنجلس برگزار می‌شود بیشتر به میدان جنگ بدل می‌شود و شرکت‌های بزرگ و مشهور دنیای دیجیتال در آن به عرض اندام می‌پردازند و سعی می‌کنند با معرفی محصولاتی جدیدتر گوی سبقت را از دیگر رقبا برابیند. نام این نمایشگاه خلاصه‌ای از Electronic Entertainment Expo به معنی نمایشگاه سرگرمی دیجیتال است. به‌دلیل شرکت‌کنندگان با نام و نشان، این نمایشگاه به معروف‌ترین سالانه دیجیتال تبدیل شده است. در هر صورت اگر می‌خواهید از این دنیای پرهیجان عقب نمانید و حداقل از چندوچون بازار گرم بازی‌های هر سال مطلع شوید، اخبار این نمایشگاه را دنبال کنید. زمان برگزاری E3 هر ساله در فصل تابستان است.

۳ کتاب، ۳ خوش‌شانسی

با ببرها قدم بردار (مهارت‌های زندگی)، فرانک فرنس، مهسا مشتاق / انتشارات ابوعطا.

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۸۵۹۴۰



قصه‌های فیلسوف، میشل پیکمال، مهدی ضرغامیان / نشر آفرینگان.

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۱۳۶۶۷



جرا با حجاب شدم؟ نوشته مزده بهروزی به قلم محمدرحمتی شهرضا / انتشارات نغمات.

تلفن: ۰۲۵۱-۷۸۳۴۳۶۱



کتاب ماه



کلیدهای یادگیری زبان‌های خارجی
با پیشرفت علم و فناوری عرضه روش‌های نوین آموزش زبان‌های خارجی روز به روز افزایش یافته است، اما کدام روش آموزشی می‌تواند ما را سریع‌تر به مقصد برساند؟ کتاب حاضر دربرگیرنده روش‌های مؤثر یادگیری زبان‌های خارجی در زمینه مهارت‌های گفت و شنود است و با توجه به سبک یادگیری خود، می‌توان بهترین و مناسب‌ترین روش را برگزید.

علی پیرهانی / انتشارات طلایی

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۸۳۰۶۶

۳ کتاب، ۳ دوست

هندسه شکنه‌ای، نایجل لموار... مجتبی سلطانی / انتشارات پردیس.

تلفن: ۰۲۱-۲۲۲۰۶۱۳۳



حیات در کیهان، مونیکا گرییدی، محمد رحیمی / انتشارات سبزان.

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۱۹۵۵۷



سه کاهن، مجید قیصری / انتشارات: عصر داستان.

تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۳۳۹۳۴



سنگ‌های زنده

سفر به غار چال نخجیر

دوست دارید با هم سفری به درون زمین داشته باشیم. پس همراه ما باشید. غار چال نخجیر نراق یکی از غارهای زنده و زیبای دنیاست با انواع کریستال‌ها و مرجان‌ها. برای رفتن به این غار زنده ابتدا به دلیجان می‌رویم و سپس به سمت نراق حرکت می‌کنیم. حدود هفت کیلومتر از جاده را که رفتیم سمت چپ وارد جاده فرعی آسفالته‌ای می‌شویم. این جاده ما را تا جلوی غار می‌رساند. آنجا راهنماها ما را به گروه‌های بیست نفری تقسیم می‌کنند. هر گروه با یک راهنما وارد غار می‌شویم. دویست متر اول مسیر کاملاً یک نفره است. حرکت به نوبت از یک جهت انجام می‌شود. مسیر، پر پیچ و خم و مملو از کریستال‌ها و اسفنج‌های بلورین و کلسیت است. توده‌هایی به شکل کرگدن، تمساح، لاک‌پشت در برخی از گوشه‌های غار به چشم می‌خورد و سالن بسیار بزرگی که در انتهای مسیر ۱۲۰۰ متری وجود دارد همه ما را شگفت‌زده می‌کند. گفتنی است تاکنون دوازده کیلومتر این غار کشف شده و فقط ۱۲۰۰ متر آن برای بازدید آماده شده است. عکس‌برداری در غار ممنوع است چراکه نور فلاش دوربین روی سنگ‌های زنده غار تأثیر منفی دارد. غار زنده به غاری گفته می‌شود که سنگ‌های آن هنوز رشد می‌کنند. در غار چال نخجیر هر یک‌صد سال یک سانتی‌متر به قطر سنگ‌ها اضافه می‌شود.





10 Test the sponges by inserting a skewer. If it comes out clean, the cakes are cooked.



11 Leave for a few minutes in the pans, then turn out on to a wire rack. Let cool completely.



12 For the filling, beat the butter, confectioner's sugar, and vanilla extract until smooth.



13 Spread the buttercream evenly onto the flat side of one sponge, using a palette knife.



14 Spread the raspberry jam in an even layer over the buttercream, right to the edges.



15 Top with the other sponge, flat sides together. Serve dusted with sifted confectioner's sugar.



STORE The filled cake will keep in an airtight container for 2 days. Unfilled, the sponges will keep for up to 3 days.

Sponge Cake

Malihe Zarif

Probably the most iconic cake, a good sponge should be well-risen, moist, and as light as air.



SERVES
6-8



30
MINS



20-25
MINS



4 WEEKS,
UNFILLED

Ingredients

12 tbsp unsalted butter, softened,
plus extra for greasing
 $\frac{3}{4}$ cup sugar
3 large eggs, at room temperature
1 tsp pure vanilla extract
 $1\frac{1}{4}$ cups all-purpose flour
1 tsp baking powder
 $\frac{1}{2}$ tsp salt

For the filling

4 tbsp unsalted butter, softened
 $\frac{1}{3}$ cup confectioner's sugar, plus
more to serve
1 tsp pure vanilla extract
 $\frac{1}{3}$ cup good-quality seedless
raspberry jam



1 Preheat the oven to 350°F (180°C). Grease the cake pans and line with parchment paper.



2 Cream the butter and sugar with an electric mixer until fluffy, about 2 minutes.



3 Add the eggs one at a time, being sure to mix well between additions to prevent curdling.



4 Add the vanilla extract and beat briefly until it is well blended through the batter.



5 Beat the mixture for another 2 minutes until bubbles start to appear on the surface.



6 Remove the beaters, then sift the flour, baking powder, and salt into the bowl.



7 With a spoon, gently fold in the flour until just smooth. You can also mix in on low.



8 Divide the batter evenly between the pans, and smooth the tops with a palette knife.



9 Cook for 20 minutes or until golden brown and springy to the touch.

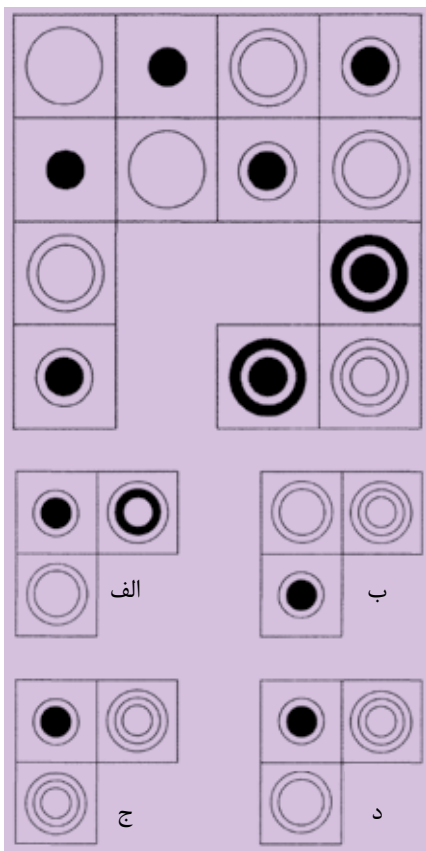
خلاقیّت

۳. یافتن راه حل: در این قسمت ناخودآگاه فرد ناگهان مثل جرقه راه حل را پیدا می کند.

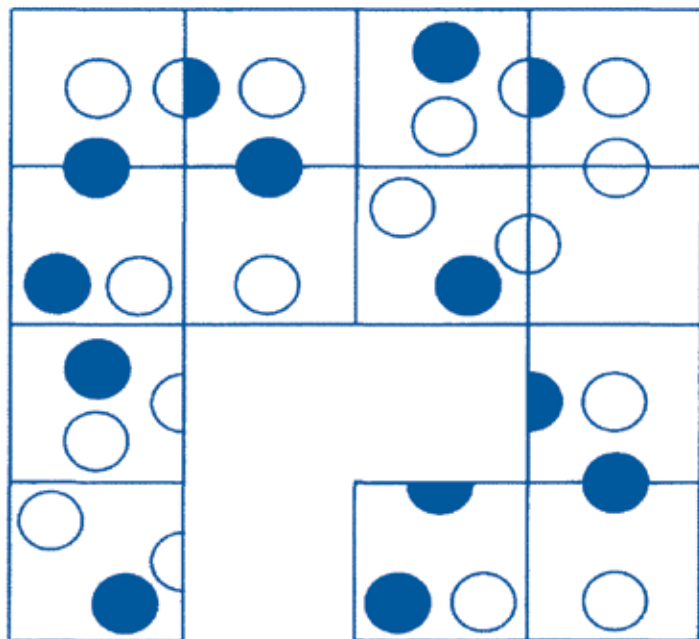
۴. تأییدیه گرفتن: حالا قوه استدلال پاسخ را تحلیل و بررسی می کند و همه احتمالات را ارزیابی می نماید.

در ادامه برای آزمایش خلاقیّت ذهن شما سؤال هایی طراحی شده اند که رفته رفته مشکل تر می شوند. برای حل ده آزمون زیر ۴۵ دقیقه وقت دارید.

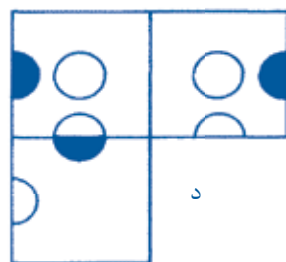
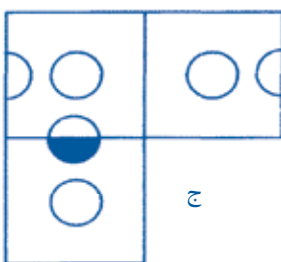
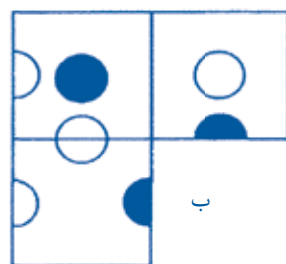
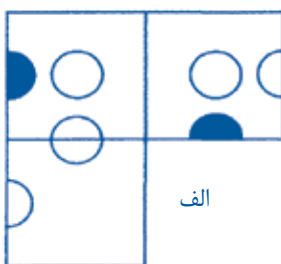
این مجموعه برای هر کس منحصر به فرد و شخصی است و چهار مرحله دارد:
۱. آمادگی: تلاش مغز برای حل مسئله از راه های معمول.
۲. پرورش موضوع: وقتی مغز نتوانست از راه های معمول مسئله را حل کند خسته می شود و به سراغ راه های دیگر می رود.

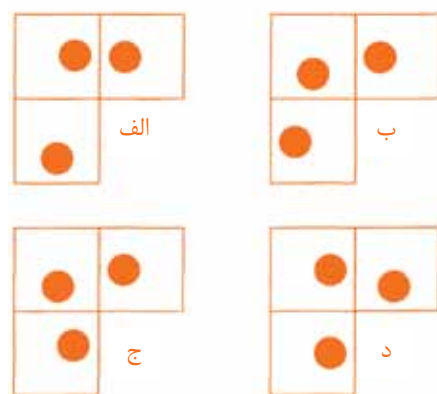
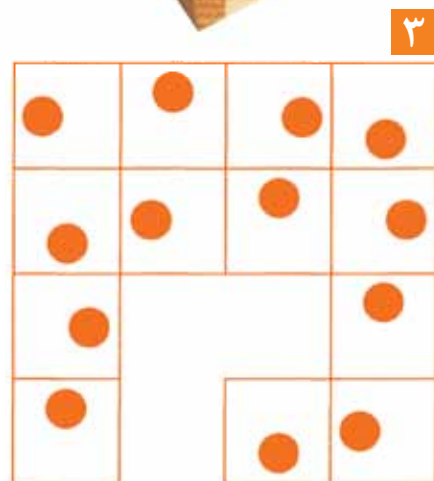
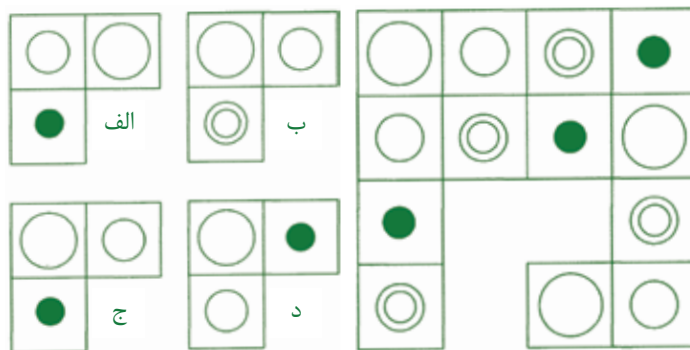
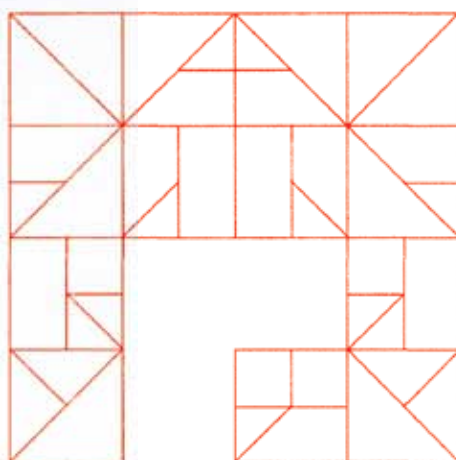
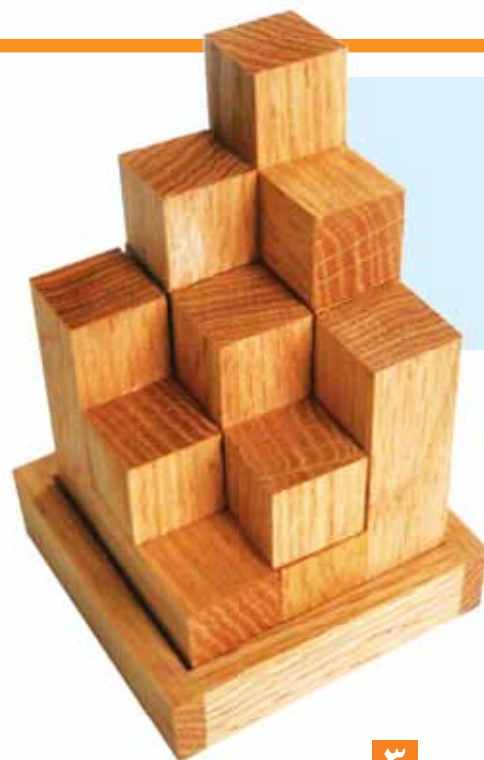


۲



۱





از خودت جلو بزن

در زندگی‌ات بارها و بارها

از رقابت حرف زده‌ای و بارها

خواستهای از دیگران جلو

بزنی؛ در مسابقه، در امتحان، اما

تا به حال شده که بخواهی از خودت

جلو بزنی؟ تا حالا شده که از خودت بالا

بروی؟ گاهی وقت‌ها آدم باید از خودش

جلو بزند. از خودش بالا برود. اگر برنامه‌ای

برای جلوافتادن از خودت نداشته باشی،

مطمئن باش از خودت عقب می‌مانی،

دیگران پیشکش.

تقریباً بیشتر ما دنبال این هستیم که از دیگران

عقب نمانیم یا از دیگران بالاتر بایستیم یا از بقیه جلوتر

بزنیم. حالا بیا فکر کنیم: از خودت جلو بزن یعنی

چه؟ وقتی نمرة درسی‌ات هفده شده است و نمرة

دوستت نوزده، بهترین کار این است که سعی کنی

نمرات را بالا ببری و فکر نکنی تو هم باید نمرة نوزده

بگیری و بی‌خودی خودت را در رقابت با دوستت

قرار ندهی. رقابت اصلاً کار بدی نیست، اما باید این

را بدانی که همه توانایی یکسان ندارند. از آن گذشته،

رقابت انرژی بیشتری از تو می‌گیرد. اگر بخواهی

بنشین و فکر کنی که باید از دوستت نمرة بیشتری

بگیری یا حداقل نمرات مثل نمرة او باشد، مطمئن باش

سعی و تلاشت با اضطراب بیشتری همراه می‌شود و به

هر دلیل اگر نتوانی نتیجه بگیری، ممکن است

سرخورده شوی.

اما اگر با خودت رقابت کنی،

شانس بیشتری برای

موفقیت داری؛ چون وقتی

با خودت مسابقه می‌گذاری،

اضطراب و نگرانی کمتری

داری و در نتیجه انرژی

بیشتری برای گرفتن نتیجه

بهتر داری. در ضمن اگر موفق

نشوی

باز هم چیزی را

از دست نداده‌ای. حالا

به حرف‌های من فکر کن.

چشم‌هایت را ببند و تصور کن

داری از خودت جلو می‌زنی. فقط مراقب باش

خودت را هل ندهی! و مراقب باش موقع جلوزدن از

خودت، یک گام؛ فقط یک گام جلوتر از خودت بروی. هر

بار یک گام. گاهی وقت‌ها جلوزدن از خود سخت می‌شود.

به همین راحتی‌ها هم نیست. برای این کار نیاز به وسیله‌های

درست و حساسی داری. گاهی باید نردبان داشته باشی تا بتوانی

از خودت بالا بروی. گاهی هم باید دست خودت را بگیری

و نگه داری و بعد با زنگی از خودت جلو بزنی. گاهی هم

باید به خودت کمک بزنی، اما کمک‌های درست. گاهی برای

جلوزدن از خودت باید آرامش خودت را حفظ کنی.

و گاهی باید حال و آینده را روشن ببینی. و بدانی که

می‌توانی و از نتوانستن حرفی نزنی. فکر تو باید این

باشد که می‌توانی. بله، جلوزدن از خودت راه دارد

و من می‌خواهم راه‌های جلوزدن از خودت را

به تو نشان بدهم. اما قبل از اینکه راه‌ها

را یاد بگیری باید با توانایی‌هایی آشنا

شوی که خداوند به همه آدم‌ها

داده است. این توانایی‌ها در دو

بخش از وجود ما و در همه

ما هست؛ یک بخش در مغز

است و بخش دیگر در روان.

جلوزدن از خود با استفاده

از توانایی‌های این دو

بخش میسر می‌شود. پس

ابتدا این توانایی‌ها را به تو

معرفی می‌کنم و سپس

به راه‌های استفاده از این

قابلیت‌ها خواهم پرداخت.

تا شماره بعد، خدا نگهدار